



مصداق
سالهای
مبارزه و
مقاومت

بنام خدا

مصدق

سالهای مبارزه و مقاومت

(جلد اول)

تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

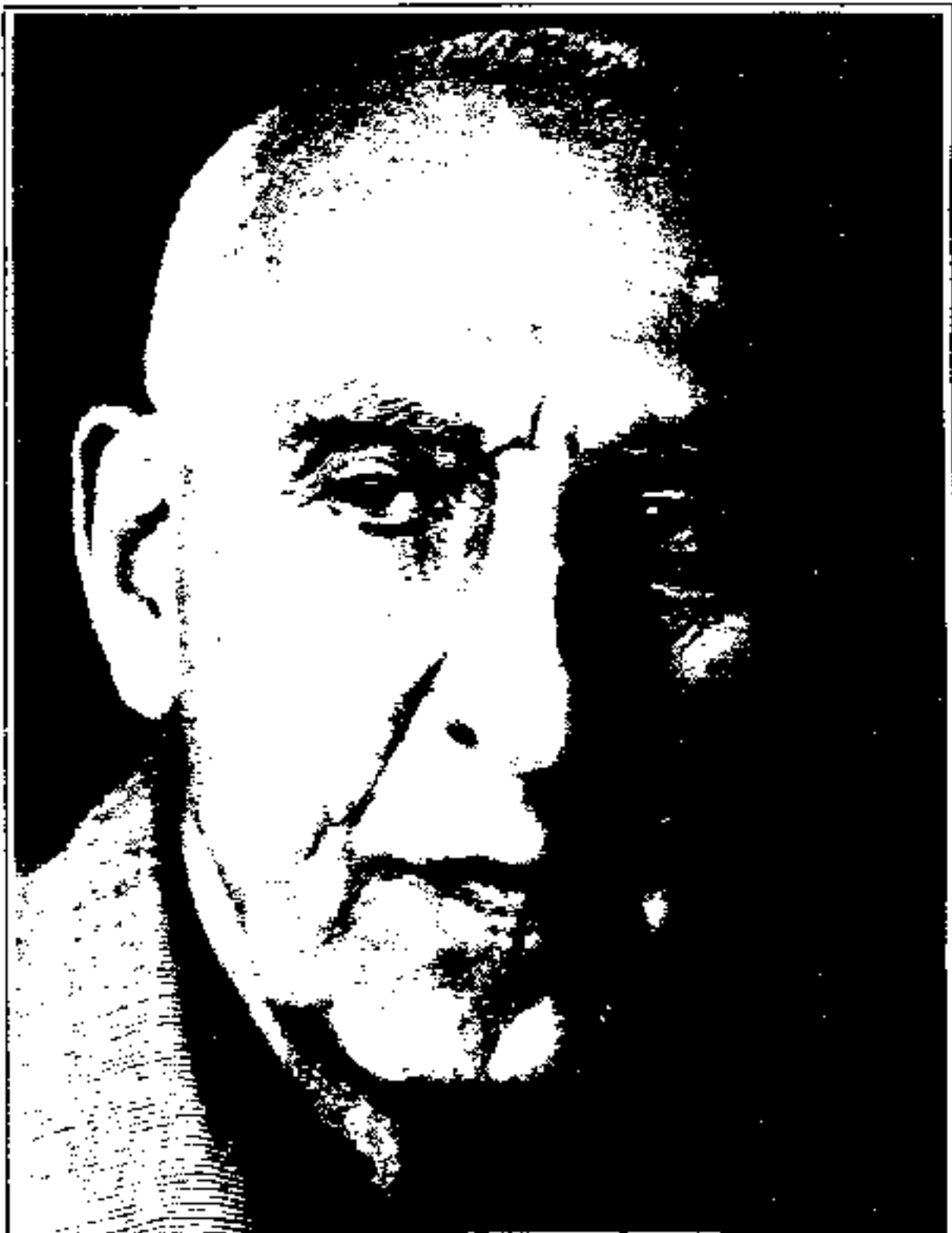
صندوق پستی ۵۹۱۹-۱۵۸۷۵ تلفن: ۴۵-۸۸۳۴۸۴۴ فاکس: ۸۸۳۸۱۲۵

از این کتاب تعداد ۲۰۱۰ نسخه در چاپخانه غزال چاپ گردید.

چاپ دوم / ۱۳۷۸

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

شابک: ۹۶۴-۳۱۷-۳۸۷-۹ ISBN: 964-317-387-9



۱۳۴۰
اجرای ۲۵ فروردین
دکتر

فهرست مطالب

پانزدهم	مقدمه ناشر
هفدهم	پیشگفتار

فصل یکم

نخستین سالهای زندگی

(۱-۲۳)

۱ بخش یکم - جوانی، دیوانی و دولتمرد
 تولد و تحصیلات ۱ / نخستین ایرانی دکتر در حقوق ۳ / در خدمت دولت ۴ / معاونت وزارت مالیه ۵ / انتصاب به ایالت فارس ۶ / مخالفت با کابینه سیدضیاء ۶ / در وزارت خارجه ۹

۱۰ بخش دوم - در مجلس پنجم
 مخالفت با تغییر سلطنت ۱۱ / استعفای رؤسای مجلس ۱۳

۲۲ بخش سوم - انتخابات فرمایشی
 مخالفت با لایحه ساختمان زندان و تعمیر قصور سلطنتی ۲۴ / اعتراض به آزاد نبودن انتخابات ۲۵ / مخالفت با لایحه راه آهن ۲۶ / چه مسیری برای راه آهن سراسری مناسب بود؟ ۲۸ / خانه نشینی و تحت نظر ۳۱ / تجدید فعالیت سیاسی، پس از سقوط رضاشاه ۳۲

فصل دوم

سیاست موازنه منفی

(۳۵-۴۵)

۳۵ بخش یکم - مشی سیاسی مصدق
 مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاءالدین طباطبایی ۳۶

۴۱ بخش دوم - مخالفت با اختیارات دکتر میلسپو
 برکناری میلسپو ۴۴

فصل سوم

بحران نفت

(۴۷-۷۱)

- ۴۷ بخش یکم - امتیازخواهی دولت شوروی
آغاز بحران ۴۷ / کنفرانس مطبوعاتی در سفارت شوروی ۴۹ /
- ۵۱ بخش دوم - طرفداری حزب توده از امتیازخواهی شوروی
- ۵۶ بخش سوم - استعفای ساعد - طرح دکتر مصدق
لزوم اتخاذ سیاست موازنه منفی ۵۹ /
- ۶۴ بخش چهارم - طرح رحیمیان

فصل چهارم

اعلام جرم علیه مفسدین

(۷۳-۸۴)

- ۷۳ بخش یکم - تعقیب قانونی سهیلی و تدین
- ۷۸ بخش دوم - حادثه ۱۵ اسفند
نظریه مطبوعات درباره اظهارات مصدق و حادثه ۱۵ اسفند ۸۰ /

فصل پنجم

دولت‌های زودگذر و نافرجام

(۸۵-۱۰۴)

- ۸۵ بخش یکم - سه دولت در یک سال!
- ۸۹ بخش دوم - کشمکش اقلیت با اکثریت
- ۹۵ بخش سوم - دوره طولانی فترت و مسأله آذربایجان
دولت ابراهیم حکیمی (آبان ۱۳۲۴ - دی ۱۳۲۴) ۹۵ / هشدار مصدق
راجع به وقایع آذربایجان ۹۵ /
- ۹۹ بخش چهارم - مشکل خروج نیروهای متفقین از ایران
کمیسیون سه‌جانبه متفقین ۱۰۰ /

فصل ششم

معامله بر سر نفت

(۱۰۵-۱۳۰)

- ۱۰۵ بخش یکم - دولت احمد قوام (۶ بهمن ۱۳۲۴ - ۱۸ آذر ۱۳۲۶) / کارنامه مجلس چهاردهم ۱۱۰ /
- ۱۱۲ بخش دوم - سیاست نیرنگ و قریب / دولت ائتلافی ۱۱۴ / حمله به آذربایجان ۱۱۶ /
- ۱۱۸ بخش سوم - انتخابات دوره پانزدهم قانونگذاری / رد مقاوله نامه قوام - سادچیکف ۱۲۱ /
- ۱۲۳ بخش چهارم - کابینه های حکیمی، هژیر و ساعد / دولت سوم حکیمی (۶ دی ۱۳۲۶ - ۱۸ خرداد ۱۳۲۷) ۱۲۳ / دولت هژیر (خرداد ۱۳۲۷ - آبان ۱۳۲۷) ۱۲۴ / دولت ساعد (آبان ۱۳۲۷ - اسفند ۱۳۲۸) ۱۲۵ / اعتراض به تغییر قانون اساسی ۱۲۷ / کارنامه مجلس پانزدهم ۱۲۹ /

فصل هفتم

تشکیل جبهه ملی ایران

(۱۳۱-۱۶۱)

- ۱۳۱ بخش یکم - انتخابات دوره شانزدهم / اعتراض به انتخابات ۱۳۱ / تحصن در دربار ۱۳۳ / انتخابات سنا ۱۳۷ /
- ۱۴۲ بخش دوم - ترور وزیر دربار
- ۱۴۸ بخش سوم - سازمان جبهه ملی ایران / ترکیب جبهه ملی ۱۴۹ / حزب ایران ۱۴۹ / حزب پان ایرانیست ۱۵۱ / حزب مردم ایران ۱۵۲ / حزب زحمتکشان ملت ایران ۱۵۳ / حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) ۱۵۴ / مجمع مسلمانان مجاهد ۱۵۵ / بازاریان ۱۵۵ / دانشگاهیان ۱۵۵ / کارگران و اتحادیه های صنفی ۱۵۶ / کشاورزان ۱۵۶ /
- ۱۵۸ بخش چهارم - تفاق در درون جبهه ملی / نقدی بر دستگاه رهبری جبهه ملی ۱۵۹ / روحانیت و نهضت ملی ۱۵۹ /

فصل هشتم

مصدق در مجلس شانزدهم

(۱۶۳-۲۰۰)

- ۱۶۳ بخش یکم - دولت علی منصور (فروردین ۱۳۲۹ - تیرماه ۱۳۲۹) / مخالفت با تجدیدنظر در قانون اساسی ۱۶۴
- ۱۷۳ بخش دوم - مخالفت با طرح زمامداری سپهبد رزم آرا / پیشنهاد قرارداد گس - گلشایبان ۱۷۴
- ۱۷۸ بخش سوم - دولت سپهبد رزم آرا (تیر ۱۳۲۹ - اسفند ۱۳۲۹)
- ۱۸۵ بخش چهارم - اعتراض به حضور هیأت دولت در مجلس
- ۱۸۹ بخش پنجم - شکست دولت در تصویب لوایح در مجلس
- ۱۹۶ بخش ششم - دفاع از دولت رزم آرا / پاسخ به سخنان جمال امامی ۱۹۸

فصل نهم

کشمکش بر سر قرارداد «گس - گلشایبان»

(۲۰۱-۲۱۵)

- ۲۰۱ بخش یکم - مذاکرات محرمانه لندن - واشینگتن / کمیسیون مخصوص نفت ۲۰۲
- ۲۰۵ بخش دوم - استیضاح دولت رزم آرا
- ۲۱۰ بخش سوم - طرح ملی شدن صنعت نفت / تظاهرات به طرفداری از ملی شدن ۲۱۱

فصل دهم

ملت به پا خاست!

(۲۱۷-۲۳۲)

- ۲۱۷ بخش یکم - پیام نمایندگان جبهه ملی (فراکسیون وطن) / گزارش کمیسیون نفت به مجلس ۲۱۷

- ۲۲۲ بخش دوم - سپهبد رزم آرا در تنگنای سیاسی
استرداد لایحه قرارداد الحاقی ۲۲۳ / انحلال مجلس یا تغییر لایحه
قرارداد الحاقی ۲۳۱ /

فصل یازدهم

تصویب طرح ملی شدن صنعت نفت

(۲۳۳-۲۵۷)

- ۲۳۳ بخش یکم - آخرین تلاش‌ها در روزهای آخر دولت رزم آرا
ترور سپهبد رزم آرا ۲۳۴ / بازتاب خیر تصویب طرح ملی شدن صنعت
نفت ۲۳۹ / شخصیت نظامی سیاسی رزم آرا ۲۴۲ /

- ۲۴۵ بخش دوم - دولت حسین علاء (۲۱ اسفند ۱۳۲۹ - ۶ اردیبهشت ۱۳۳۰)

- ۲۴۹ بخش سوم - تلاش برای جلوگیری از اجرای ملی شدن نفت
ملاقات با حسین علاء و شاه ۲۵۰ / انگلیسی‌ها دیر جتیدند! ۲۵۱ /
کوشش برای نخست‌وزیری سیدضیاء ۲۵۴ /

فصل دوازدهم

دولت مصدق (۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ - ۲۵ تیر ۱۳۳۱)

(۲۵۹-۲۸۵)

- ۲۵۹ بخش یکم - تصویب قانون نه ماده‌ای
۲۶۳ بخش دوم - معرفی کابینه و برنامه دولت مصدق
انتخاب اعضاء هیأت مختلط ۲۶۵ /
۲۷۰ بخش سوم - موضع ایالات متحد آمریکا در برابر ایران
۲۷۶ بخش چهارم - مصدق از دیدگاه انگلیسی‌ها

فصل سیزدهم

مبادله یادداشتها و پیام‌های سیاسی

(۲۸۷-۳۲۲)

- ۲۸۷ بخش یکم - تذکاربه دولت انگلیس

- ۲۹۴ بخش دوم - بسوی خلع ید از شرکت نفت
هیأت جکسون ۲۹۵ / پیام نخست وزیر ۲۹۹ /
- ۳۰۱ بخش سوم - خلع ید از کمپانی انگلیسی
- ۳۱۴ بخش چهارم - تهدید نظامی و قضایی بریتانیا
- ۳۱۸ بخش پنجم - اسناد خانهٔ سدان

فصل چهاردهم

آمریکا وارد صحنه می شود

(۳۲۳-۳۴۳)

- ۳۲۳ بخش یکم - بیانیه وزارت خارجه آمریکا
- ۳۲۶ بخش دوم - قرار دیوان عالی دادگستری بین المللی
- ۳۳۰ بخش سوم - مأموریت های هریمن و استوکس
پیام رییس جمهوری آمریکا به مصدق ۳۳۰ / تظاهرات علیه ورود هریمن
۳۳۳ / گزارش محرمانه هریمن به رییس جمهوری آمریکا ۳۳۶ / اصل
همیشه بزرگتر از فرع نیست! ۳۳۸ / اعزام هیأت ریچارد استوکس ۳۴۰ /

فصل پانزدهم

تلاش برای سقوط مصدق

(۳۴۵-۴۲۱)

- ۳۴۵ بخش یکم - در جبهه داخلی
- ۳۴۹ بخش دوم - مخالفان در مجلس سنا و شورا
بیانات نخست وزیر ۳۵۱ /
- ۳۵۹ بخش سوم - مانورهای سیاسی و بین المللی بریتانیا
آبستروکسیون در مجلس ۳۶۰ / هرکجا ملت است، آنجا مجلس
است ۳۶۲ /
- ۳۶۵ بخش چهارم - مصدق در آمریکا
مصدق در شورای امنیت ۳۶۷ /

- ۳۷۴ بخش پنجم - مذاکرات مصدق در آمریکا
طرح پیشنهادی مشترک به دولت جرچیل ۳۷۷ / رد طرح پیشنهادی
آمریکا از سوی انگلیس ۳۷۸ / پیشنهاد بانک بین‌المللی عمران و
توسعه ۳۸۱ / مصدق در قاهره ۳۸۳
- ۳۸۸ بخش ششم - گزارش نخست‌وزیر به مجلس
ماجرای تعویق انتخابات دوره هفدهم ۳۹۱ /
- ۳۹۸ بخش هفتم - مخالفان دوباره سر بلند می‌کنند
اغتشاش و ناآرامی در تهران ۳۹۹ /
- ۴۰۸ بخش هشتم - انتخابات مجلس هفدهم
- ۴۱۴ بخش نهم - در دیوان دادگستری بین‌المللی
افتتاح مجلس هفدهم ۴۲۰ /

فصل شانزدهم

در تکاپوی یافتن جانشین مصدق

(۴۴۵-۴۲۳)

- ۴۲۳ بخش یکم - تلاش‌های پنهانی
- ۴۲۸ بخش دوم - کوشش برای نخست‌وزیری قوام
- ۴۳۲ بخش سوم - استعفای مصدق
- ۴۳۵ بخش چهارم - قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱
دولت چهار روزه قوام ۴۳۵ / یا مرگ یا مصدق! ۴۴۰ /

فصل هفدهم

دوره دوم زمامداری مصدق (۳۱ تیر ۱۳۳۱ - ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

(۴۸۶-۴۴۷)

- ۴۴۷ بخش یکم - تلاش‌های پنهانی
- ۴۵۴ بخش دوم - زورآزمایی و نفاق
- ۴۵۹ بخش سوم - پیام مشترک آمریکا و انگلیس
تجدید مذاکرات ۴۵۹ /

- بخش چهارم - قطع رابطه سیاسی با دولت انگلیس
 تعطیل مجلس سنا ۲۷۰ / حمله و هتاکی به دولت ۴۷۳ / غوغای لایحه
 جدید انتخابات ۴۷۷ / پیام نخست‌وزیر ۴۸۰

فصل هجدهم

یاران در صف دشمنان

(۴۸۷-۵۸۰)

- ۴۸۷ بخش یکم - غوغای تعدید اختیارات
 مخالفت علنی کاشانی ۴۹۰
- ۵۰۴ بخش دوم - آخرین تلاش دولت ترومن برای حل مسأله نفت
 زرنال آیزنهاور در کاخ سفید ۵۰۷
- ۵۱۰ بخش سوم - دومین و آخرین پیشنهاد مشترک انگلیس و آمریکا
 شکست مذاکرات ۵۱۴
- ۵۱۷ بخش چهارم - توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱
 پیام شاه به ملت ایران ۵۲۶ / حمله به خانه نخست‌وزیر ۵۲۶
- ۵۳۱ بخش پنجم - تداوم ستیزه جویی
 مرغ از قفس پرید؟ ۵۳۴ / من نخست‌وزیر ملت هشتم ۵۳۵
- ۵۴۱ بخش ششم - کوشش برای آشتی دولت و شاه
 طرح هیأت هشت‌نفری ۵۴۱ / توافق بر سر نامزدی سرلشکر
 زاهدی ۵۵۰
- ۵۵۳ بخش هفتم - ربودن و قتل سر تیپ افشارطوس
 نقش مظفر بقایی ۵۵۶
- ۵۶۸ بخش هشتم - تجدید انتخاب رئیس مجلس
 استیضاح دولت ۵۶۹
- ۵۷۶ بخش نهم - ارزیابی اوضاع سیاسی در پایان بهار ۱۳۳۲

فصل نوزدهم
در تدارک کودتا
(۵۸۱-۶۱۳)

- ۵۸۱ بخش یکم - عزیمت هندرسن به آمریکا
تبادل پیام‌های مصدق و آیزنهاور /۵۸۳
- ۵۸۹ بخش دوم - دولت شوروی و نهضت ملی شدن نفت
اشغال خاک ایران در شهریور ۱۳۲۰ /۵۸۹ نقش شوروی‌ها در خائنه
آذربایجان و کردستان /۵۹۲ کمونیم در خدمت امپریالیسم /۵۹۳
تجدید قرارداد بازرگانی /۵۹۶
- ۵۹۸ بخش سوم - فکر انحلال مجلس هفدهم
حمله شدید کاشانی به مصدق /۵۹۹
- ۶۰۶ بخش چهارم - رفراندوم
پیام مصدق به ملت ایران /۶۰۶ رفراندوم و مخالفان آن /۶۰۹

ضمائم
(۶۱۳-۶۵۰)

- ۶۱۵ مجموعه استاد
- ۶۱۹ تصاویر
- ۶۳۱ فهرست اعلام

بسمه تعالی

انقلاب مشروطیت ایران، بدون در نظر گرفتن علل موجد آن، هر چه که بود فضایی بوجود آورد که مردم ایران توانستند پس از قرن‌ها خفقان، با آزادی، عقاید خود را علیه سلطه استبداد ابراز کنند. همین فضای باز سیاسی، موجب رشد استعدادها و بروز شخصیت‌هایی شد که در تاریخ معاصر ایران نقش‌های مؤثری ایفا کردند. اگر بزرگمردانی همچون مدرس، مصدق، امام خمینی و... در این دوران درخشیدند و تحولات اجتماعی بزرگی پدید آوردند، همه نتیجه وجود همان فضای سیاسی مناسب بوده است و نیز جرأت و جسارت این بزرگان که خود متقابلاً ضمن بهره‌گیری از آن فضا، برگسترده‌گی و دوام آن کوشیدند. این تلاشها و پایمردیها موجب شد که سلطه استبداد رضاخانی، علی‌رغم تداوم بیست‌ساله و قدرتمندی، نتواند شعله‌های آزادیخواهی برخاسته از فضای سیاسی انقلاب را کاملاً خاموش سازد. چنان که بلافاصله پس از شهریور ۱۲۰۱، رهایی از فشرده‌گی و اختناق، مردم را آنچنان به صحنه آورد که برای نخستین بار احزاب مختلف سیاسی در عرصه سیاست کشور پدید آمدند و قضایی به وجود آوردند که حتی برای دهه‌های بعد نیز همچنان بی‌همتا باقی ماند. و دیری نیاید که این حضور فعال احزاب نتیجه بخشید و حکومتی ملی به رهبری بزرگمردی همچون مصدق را به قدرت رساند.

نگاهی گذرا به عملکرد دولت مصدق، روشنگر وجود اعتماد و احترام متقابل است بین دولت و مردم. دولت آنچنان با وسعت نظر و آزادی با مردم و گروه‌های مختلف رفتار می‌کرد که موجب طعنه دوست و دشمن گردید تا جایی که برخی از پژوهشگران، حکومت مصدق را بیشتر قربانی آزادی سیاسی و دموکراسی ایجادشده می‌دانند تا تلاش کودتاگران. این نیز از زیباترین جلوه‌های حکومت مردمی در آن سالها بوده که هرگز به بهانه حفظ حکومت و مصلحت کشور، آزادی از مردم سلب نگردید. مردم نیز متقابلاً در اوج فشار اقتصادی علیه ایران توسط دولت انگلیس، به یاری دولت شتافتند و بودجه کشور را برای اولین و آخرین بار در دوران اخیر، بدون فروش نفت، متعادل کردند. چنین بود که این سالها در تاریخ معاصر، نه تنها برای مردم ایران به عنوان سمبل حاکمیت ملی و مردمی ماندگار شد، که حتی برای ملت‌های تحت سلطه نیز، همچون مصر و فلسطین، الهام‌بخش مبارزه علیه استبداد و سلطه گردید.

اما آنچه باید بدان توجه داشت، این است که انگیزه همه این بزرگمردان تاریخ معاصر ایران، در آزادیخواهی و مبارزه با خفقان استبداد و سلطه بیگانه، از قائم مقام تا میرزا، و از مدرس تا بازرگان، همواره وطن دوستی بوده است و اسلام خواهی؛ با این تفاوت که برخی ایران را برای اسلام خواسته اند و بعضی اسلام را برای ایران. تلاش مصدق نیز در همین راستاست، او رساله دکترای خود را در موضوع «حقوق در اسلام» ارائه می کند و آشکارا اعلام می دارد که «من ایرانی و مسلمانم و بر علیه هر آنچه که ایرانیت و اسلامیت را تهدید کند، تا زنده هستم مبارزه خواهم کرده. این هدف مصدق و رفتار مردمی او که حتی در اوج شهرت و محبوبیت نیز اجازه نداد که تصویر و نام او، اگرچه به عنوان قدردانی، مورد استفاده قرار گیرد؛ موجب حمایت اقشار مختلف مردم و بخصوص روحانیت مبارز و آگاه از او گردید.^۱ و این در حالی بود که بخش دیگری از روحانیت که یا طرفدار دربار بودند و یا قشری، به مخالفت با او پرداختند و موجبات سقوط حکومت ملی را فراهم ساختند.^۲

اما در پشت صحنه تمام این تحریکات و مخالفتها، دست پلید سیاست انگلیس را می توان دید. دولت انگلیس که از جریان ملی شدن صنعت نفت به رهبری دکتر محمد مصدق و مذاکعات او در دادگاه بین المللی لاهه، که منجر به پیروزی ملت ایران گردید، کینه به دل داشته، در پی این سیاست، گذشته از کوشش برای کودتا علیه مصدق، آنها را به دست آمریکا؛ در جریانات پس از انقلاب اسلامی نیز نقش فعالی داشته است؛ تلاش برای ضد مذهب و فراماسون نشان دادن مصدق در این سالها، توسط همفکران مظفر بقائی، عنصر شناخته شده انگلیس در ایران، تحریک گروههای مذهبی و ملی برای رویارویی در داخل و ایجاد اختلاف بین ایران و کشورهای دیگر در عرصه خارجی؛ و... از مقولههایی است که باید در آنها تأمل کرد!

به هر حال، سلطه تنگ نظری و انحصار بر فضای فرهنگی کشور، که اینهم از همان مقولههاست، در سالهای پیشین، نگذاشت که نویسندگان این اثر، شاهد نشر کتابی باشد که به تعبیر خود «شاهکارش» بوده است. اما به یقین، روح او از اینکه توانست چهره واقعی یکی از بزرگان سیاسی این کشور را، آنگونه که بوده است، گزارش کند، همواره خرسند خواهد بود.

ناشر - نوروز ۱۳۷۷

۱. ر.ک. به ضمیمه نقدی بر کتاب مصدق و نبرد قدرت، نوشته محمد ترکمان، پیرامون رابطه روحانیت و مصدق، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

۲. برای اطلاع بیشتر از این جریانات ر.ک. به خاطرات ارزشمنند شهید حاج مهدی عراقی، تحت عنوان «ناگفته‌ها»، ۱۳۷۰ و «نشجات و درگیریهای خیلانی در دوره حکومت دکتر مصدق»، تألیف محمد ترکمان، ۱۳۷۱، هر دو از انتشارات مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

پیشگفتار

هدف این کتاب کوشش دیگری است در راه پی‌گیری و ارزیابی یکی از ادوار مهم تاریخ معاصر ایران: دوران ظهور مصدق و جنبش ضداستعماری ملت ایران در سال‌های آخر دهه ۱۳۲۰ که به ملی شدن صنعت نفت و خلع پد از شرکت نفت انگلیس و ایران انجامید. سقوط مصدق و سرکوب نهضت ملی... بازتاب این پیروزی و شکست بر رویدادهای سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نیز سیر تحول فکری جامعه ایران، تأثیرگذار است. در عین حال طیف آشفته‌ای از آراء و عقاید در تحلیل و توجیه علل شکست نهضت همراه با یک سلسله سوء تفاهم‌ها، مناقشه‌ها و برخوردهای مسلکی و مرامی به وجود آورد.

۱

پس از انتشار بخش عمده‌ای از اسناد و مدارک محرمانه و سری دولتی و سازمان اطلاعاتی MI-6 بریتانیا در اوایل دهه ۱۹۸۰ (۱۳۶۰ خورشیدی)، برای پژوهشگران امکان بررسی و تحلیل متصفانه رویدادهای دوران ملی شدن نفت و ظهور و سقوط مصدق در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲ (۱۹۵۰-۱۹۵۳ میلادی) فراهم شد. با گذشت زمان، و انتشار اسناد و مدارک جدیدتر، باز هم بخش قابل توجهی از زوایای تاریک وقایع آن دوران روشن گردید؛ به بسیاری از سؤالاتی که بی‌جواب مانده بود، پاسخ داده شد؛ هویت و نقش شماری از دولتمردان و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی که تظاهر به وطن‌پرستی می‌کردند، اما در پشت صحنه عملیات با دشمن ارتباط و همکاری داشتند، عیان گشت.

مؤلف از دو جهت ضرورت نگارش این کتاب را لازم شمرد: پس از انتشار کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲^(۱)، که در چاپ پنجم آن بخش مهمی از اسناد و مدارک آرشیو دولتی بریتانیا مربوطه به دوران نهضت ملی و حکومت مصدق و نیز گزارش تحقیقی دکتر گازیوروسکی مورد استفاده قرار گرفت، وزارت خارجه آمریکا و سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحد آمریکا (سیا) نیز قسمتی از اسناد محرمانه و سری خود را منتشر کردند. در این اسناد، اطلاعات تازه‌ای پیرامون فعالیت برخی از رجال و دست‌اندرکاران در جریان نهضت و ارتباط و همکاری مخفیانه آنها با دربار و عوامل جاسوسی و اطلاعاتی سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا علیه مصدق و نیز نقشی که در شکست نهضت داشته‌اند و تا آن زمان مخفی مانده بود، منعکس شده است.

مؤلف با دستیابی به بخشی از این اسناد و اهمیت آنها در صدد برآمد بررسی و تحلیل گسترده‌تری را پیرامون رویدادهای آن دوران به عمل آورد. از سوی دیگر با گذشت بیش از نیم قرن از آغاز جنبش ضد استعماری ملت ایران، یعنی از اواسط دهه ۱۳۲۰ تاکنون، به‌رغم انتشار انبوهی از کتاب‌ها، نوشته‌ها، مقالات و تفسیرهای ضد و نقیض و حتی برخی گمراه‌کننده، کتاب جامع و مستندی پیرامون زندگی سیاسی مصدق منتشر نشده است.

دومین موضوعی که می‌توان آن را انگیزه اصلی نویسنده در تألیف این کتاب دانست، آگاه ساختن هرچه بیشتر جامعه ایران، به‌ویژه نسل جوان از گذشته است؛ یعنی نسل سنین بیست سال به پایین، که نزدیک شصت درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دهد و برای آنها، شناخت تاریخ ایران و آگاهی از رویدادهای نیم قرن گذشته، با توجه به مطالب و نوشته‌های مغشوش و گمراه‌کننده در برخی از کتاب‌های تاریخ، که از موضع سیاسی معین و یا در جهت منافع گروهی و حزبی به جریانات گذشته نگریسته شده، یک ضرورت انکارناپذیر است.

تاریخ، طومار گذشته و سند اعتبار و گنجینه هویت ملت‌هاست؛ همه رویدادها، فراز و نشیب‌ها در روزگاران نشاط و دوران بدبختی در لابلای سطور تاریخ ثبت

شده است. به بیان دیگر تاریخ یک جریان مستمر است، در امتداد و ادامه گذشته، زمان حال و آینده؛ و ما، در میان این جریان قرار داریم. بنابراین برای حل مسائل و مشکلاتی که با آن دست به گریبان هستیم، باید با نگاه به گذشته و پند گرفتن از حقایق تاریخی، ریشه‌های این مشکلات را پیدا کنیم؛ علل و عوامل به وجود آمدن آنها را درک نماییم و از این رهگذر قابلیت‌های آینده‌نگری را در جامعه ارتقاء دهیم و در نهایت «حافظه تاریخی» خود را تقویت کنیم.

«حافظه تاریخی» یکی از عناصر اصلی تشکیل‌دهنده هویت جامعه است. هیچ جامعه و ملتی نمی‌تواند مقام و منزلت تاریخی خود را حفظ کند و از قافله پرشتاب پیشرفت و تمدن عقب نماند، مگر آنکه حافظه تاریخی داشته باشد، یا این‌همه «استبداد» دشمن حافظه تاریخی است. قطع ریشه مردم از گذشته و گذشتگان و میراث و فرهنگ به‌جای مانده از آنها، تلاش بی‌وقفه‌ای است از سوی استبداد و استعمار برای بی‌هویت کردن جامعه و پایین آوردن روحیه و توان مردم، تا بدان حد که به هرگونه زندگی تن در دهند و گذشته خود را از یاد ببرند.

۳

روش من، در تهیه این مجموعه، مانند دیگر آثارم، تحلیلی، انتقادی و روشنگرانه است و گفتارم بر اساس اسناد و شواهد معتبر نهاده شده است. اسناد و مدارک، که شماری از آنها برای نخستین بار به زبان فارسی منتشر می‌شود، با حوصله و دقت و سواس‌گونه‌ای مورد بررسی قرار گرفته و برای رفع هرگونه شبهه و تردید، گزارش‌های منابع مختلف (انگلیسی - آمریکایی) با یکدیگر تطبیق داده شده است. با برخی از شخصیت‌ها، که در متن رویدادها بوده و یا بر آنها از نزدیک نظارت داشته‌اند، مصاحبه و گفتگو به عمل آمده است. هیچ‌کس بدون ارائه مدارک و شواهد مستند، زیر سؤال برده نشده و یا در معرض اتهام قرار نگرفته است.

در این مجموعه، شماری از دولتمردان و سیاست‌گران، که در دوران مورد بحث، با سفارتخانه‌ها و دیپلمات‌ها و مأموران اطلاعاتی انگلیس و آمریکا ارتباط داشته و به سود دشمن عمل کرده‌اند، شناسایی و به عنوان «خائن» به ایران و مردم آن معرفی شده‌اند و مؤلف با استناد به مدارک متقن و انکارناپذیر، پاسخگوی هرگونه اعتراض و ادعا، از سوی آنها و کسانشان می‌باشد.

بی‌تردید این‌گونه افشاگری‌ها، واکنش‌ها و دشمنی‌هایی را دامن می‌زند و

چه بسا، رسواشدگان را علیه من برمی‌انگیزاند، اما تاریخ‌نگاری یا محافظه‌کاری و «مصلحت‌اندیشی» سازگاری ندارد و این کار باید در نهایت صداقت و شجاعت، در راستای حفظ حیثیت و شرف یک ملت کهن صورت گیرد. لطمه‌ای که خیانت‌کاران با رسوا شدنشان خواهند دید، اخطار به آنهایی است که فکر خیانت در سر می‌پرورانند و یا آنهایی که گمان می‌کنند خطا و یا احیاناً خیانت‌های آنها، فاش نخواهد شد.

۴

تهیه هر کتابی، از آغاز تا انتشار آن، مسیر طولانی و احیاناً پرمشقتی را طی می‌کند و همکاری «گروهی» را می‌طلبد. اینطور نیست که نویسنده یک اثر مکتوب را تنها خالق آن بدانیم و یاری و همکاری دیگران را نادیده بگیریم. لذا، مؤلف و وظیفه خود می‌داند از تمام کسانی که او را در این کار، به نحوی از انحاء یاری کرده‌اند، سپاسگزاری کند و آنهایی را که کمک‌هایشان شایان اهمیت بوده است، معرفی نماید. این دوستان بزرگوار درخواستم را برای مصاحبه و گفت و شنود پذیرفتند و یا در زمینه دستیابی به اسناد و مدارک، راهنمایی‌ام کردند:

زنده‌یاد مهندس مهدی بازرگان، زنده‌یاد سرهنگ طاهر قنبر، زنده‌یاد حاج محمود مانیان، دکتر یداله سبحانی، دکتر ابراهیم یزدی، مهندس عزت‌الله سبحانی، علی اصغر تهرانچی، عبدالعلی ادیب برومند، دکتر سعید فاطمی، دکتر منوچهر پارسادوست، دکتر حسن احمدی گیوی، دکتر احمد شهسا، مرتضی زویخت، مهدی خان‌بابا نهرانی، منصور رسولی، عبدالله برهان، سرتیپ عزت‌الله معزاز، سرتیپ دکتر علینقلی شایانفر، دکتر علی فروحی، جمشید صداقت‌کیش، محمد ترکمان، کاوه بیات، احمدعلی بابایی، ابراهیم شاکری.

شرح محبت‌های شماری از دوستان خارج از وصف است: دکتر رضا یزدی دوست دانشور و آزاده‌ام، منابع و کتابهای سودمندی در ارتباط با موضوع کارم تهیه و هدیه کردند. از کمک‌ها، تشویق‌ها و راهنمایی‌های سودمند دوستان صدیق و صمیمی آقایان حشمت‌اله بهرامی، شاهین بهرامی، بابک بهرامی، پزشک برجسته دکتر ایرج غارتی، استاد فریدون حافظی، دوستان عزیزم دکتر محمود مرعشی و دکتر مجید اخباری سپاسگزارم.

من بیش از این رهین آقای دکتر محمد ستادیزاده، پزشک نامی هستم که در

اینجا توان شرح آن را داشته باشم؛ انسان دوستی و شیوه خدمت به خلق این مرد آزاده مرا سخت تحت تأثیر قرار داد، توفیق بیشتر او را در این راه آرزو دارم. دلش شاد و عمرش دراز باد.

نویسنده همواره از کمک و همکاریهای آقایان دکتر امیر پیشداد و دکتر همایون کاتوزیان سپاسگزار است. آقای پورهادی متصدی بخش ایران و آسیای کتابخانه کنگره آمریکا اسرار گرانبهایی برایم فرستاد. دکتر مارک گازیوروسکی استاد علوم سیاسی دانشگاه لوئیزیانا و کارشناس مسائل خاورمیانه، نویسنده را برای دستیابی به اسناد جدید وزارت خارجه آمریکا، راهنمایی و یاری کرد. دکتر علی محمدی استاد دانشگاه‌های انگلستان و آمریکا، اسناد و مدارک دست اول از آرشیو دولتی بریتانیا در اختیارم گذارد.

آقای جواد عباسی، با مطالعه متن حروفچینی شده کتاب نقش سودمندی را ایفا کرد. چاپ و انتشار کتاب را مدیون کوشش‌های آقای محمدرضا تاجیان اصل مدیر مؤسسه خدمات فرهنگی رسا و همکارانشان هستم. ایشان فراتر از یک ناشر متعهد، در زمره تلاشگران تعالی فرهنگ ایران و نشر تاریخ معاصر می‌باشند. تنظیم فصول و ویرایش فنی کتاب را دوست ارجمندم آقای حمید هادیزاده مقدم به عهده گرفت. دوست گرامی آقای حسین ناظم‌زاده وظیفه دشوار بازخوانی و نقد دقیق و تصحیح کتاب را انجام داد. کار حروفچینی و صفحه‌بندی کتاب، استخراج و تنظیم فهرست اعلام به‌وسیله کامپیوتر، زیر نظر آقای فریدون هادیان انجام شد. هنرمند نامی آقای عباس میرآفتابی تابلوی بسیار جالبی از دکتر مصدق ترسیم و به مؤلف هدیه کردند تا در کتاب چاپ شود.

طی ماههایی که سرگرم تألیف کتاب بودم، از همکاری، تشویق‌ها و شکیبایی همسر و والیه بهره‌مند شدم. وظیفه دارم مراتب امتنان خود را نسبت به او ابراز نمایم.

در پایان، مؤلف اذعان دارد که کارش بی‌نقص نیست و خود را نیازمند راهنمایی، تذکر و انتقاد صادقانه از سوی خوانندگان می‌داند. پروردگار را سپاس که توفیق انجام این خدمت را نصیبم فرمود. باشد که این کوشش نیز در راستای روشنگری بخش مهمی از تاریخ معاصر ایران، مورد توجه صاحب‌نظران قرار گیرد.

فلامرضا نجاتی

فصل یکم

نخستین سال‌های زندگی

بخش یکم — جوانی، دیوانی و دولتمرد

تولد و تحصیلات

محمد مصدق در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ هجری خورشیدی، ۲۹ رجب ۱۲۹۹ قمری (۲۰ مه ۱۸۸۲ میلادی) در تهران چشم به جهان گشود. پدرش میرزا هدایت‌الله وزیردفترا، عموزاده میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالک، صدراعظم پیشین ایران بود. وزیر دفترا از تبار میرزا محسن آشتیانی، سردودمان خاندان آشتیانی بود. این دودمان در دوران ناصری از معاریف و رجال تجددخواه بشمار می‌رفت. مادر مصدق، ملک تاج خانم نجم‌السلطنه، از طرف پدر، نوه بزرگ فتحعلی شاه، خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و عموزاده ناصرالدین شاه سردودمان خاندان‌های فرمانفرمایان و فیروز بود. خانم نجم‌السلطنه بعدها بیمارستان نجمیه را بنیاد نهاد.

مصدق تحصیلات اولیه معمول در آن زمان را در تهران انجام داد. پس از مرگ پدر به سال ۱۲۷۱ هجری خورشیدی، ناصرالدین شاه لقب «مصدق السلطنه» را به او داد. مصدق اندکی بعد از ترور ناصرالدین شاه، مستوفی خراسان شد^(۱)، ولی پس از تشکیل مدرسه علوم سیاسی در تهران، به دلیل علاقه‌ای که به فراگیری علوم جدید داشت، شغل دولتی را رها کرد و در آن مدرسه به تحصیل پرداخت. وی درباره علت چشم‌پوشی از خدمت دولت می‌گوید:

«در آنوقت هیچ چیز برایم اهمیت نداشت جز اینکه هر روز به معلومات خود بیفزایم. دو چیز سبب شد که از خدمت دولت صرف‌نظر کنم؛ یکی این بود که از

۱. مستوفیان صاحب‌منصبان عالی‌رتبه دولت بودند. وظایف آنها رسیدگی به محاسبات حوزه ایالتی و ولایتی و صدور دستورالعمل‌های مالی بود.

مسئولیت کاری که داشتیم خود را خلاص کنم تا بهتر بتوانم تحصیل کنم، دیگر اینکه تبلیغات بر علیه مستوفیان روز به روز شدت می‌کرد و من [می‌خواستم] خود را از جرگه‌ی آنان خارج نمایم و علت شدت تبلیغات این بود که پس از مشروطه این فکر در جامعه قوت گرفت که تجدید رژیم مستلزم تشکیلات جدید است. کارمندان قدیم باید از کار خارج شوند و جای خود را به اشخاص جدید بسپارند^(۱)

مصدق در ۱۹ سالگی با خانم ضیاء السلطنه (دختر حاج سید زین العابدین و عمه سید حسن امامی، امام جمعه تهران در دو دهه دوران سلطنت محمدرضا پهلوی) ازدواج کرد. حاصل این ازدواج، پنج فرزند بود؛ ضیاء اشرف، احمد، غلامحسین، منصوره و خدیجه^(۲). مصدق از همسرش که ۶۴ سال با او زندگی کرد و یک سال پیش از مصدق درگذشت، به عنوان «همسر عزیزی که با همه چیز ساخت و بعد از مرگ مادرم تنها امید زندگی ام بود» یاد کرده است.^(۳)

مصدق جوان، در انقلاب مشروطیت به جرگه آزادیخواهان پیوست. پس از آنکه محمدعلی شاه قاجار، مجلس شورای ملی را به توپ بست و آزادیخواهان متواری گشتند، مصدق نیز مدتی مخفی بود. در انتخابات مجلس اول به نمایندگی مردم اصفهان برگزیده شد، اما چون سن او به سی سال، که حدنصاب برای انتخاب شدن بود، نمی‌رسید، اعتبارنامه‌اش در شعبه رسیدگی، مورد اعتراض قرار گرفت و قبل از آنکه گزارش کمیسیون در مجلس مطرح شود، از نمایندگی صرف‌نظر کرد.

در این زمان مصدق عضو انجمن مرفقی «جامع آدمیت» بود، چون گفته می‌شد که این انجمن با فراماسونری ارتباطی دارد، پس از چند هفته از آن جمعیت کناره گرفت و به «جامع انسانیت» که علی‌اکبر دهخدا طنزنویس معروف عضو فعال آن بود پیوست. مدتی بعد از آن جمعیت هم کناره گرفت، بعدها، پس از درگذشت مصدق دشمنانش از اینکه مدتی کوتاه عضو «جامع آدمیت» بوده، او را مورد حمله

۱. خاطرات و تألمات مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، با مقدمه دکتر غلامحسین مصدق، به کوشش ایرج افشار، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۵۶، فصل پنجم، صفحات ۵۴ - ۵۵.

۲. خانم ضیاء اشرف همسر آقای عزت‌الله بیات، در سال ۱۳۷۲ بدوود حیات گفت. منصوره، همسر دکتر احمد متین‌دفتری، در سال ۱۳۵۸ هنگام بازگشت از مشهد با سقوط هواپیمای مسافربری ایران درگذشت. مهندس احمد مصدق در سال ۱۳۶۳ در سن ۸۲ سالگی وفات یافت. دکتر غلامحسین مصدق در تابستان ۱۳۶۹ درگذشت. خدیجه کوچک‌ترین فرزند دکتر محمد مصدق، در بیمارستان روانی در سربس می‌میرد.

۳. مصدق و نبرد قدرت، دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ترجمه احمد تدین، تهران ۱۳۷۱، صفحات ۲۳، ۴۴۹.

قرار دادند و عامل انگلیسی‌ها خواندند.^(۱)

نخستین ایرانی دکتر در حقوق

مصدق در اوایل سال ۱۹۰۹ میلادی (۱۲۸۸ هجری خورشیدی) برای ادامه تحصیلات از راه روسیه عازم اروپا شد و در مدرسه علوم سیاسی پاریس ثبت‌نام کرد، ولی پس از چند ماه تحصیل به علت کسالت عصبی و ضعف مزاج، به توصیه پزشکان از ادامه تحصیل دست کشید و عازم ایران شد. در اوایل سال ۱۲۹۰ (ژوئیه ۱۹۱۱) پس از بهبود کامل بار دیگر عازم اروپا گشت و این بار همراه همسر و سه فرزندش، احمد، غلامحسین و دخترش ضیاء اشرف، و نیز برای درمان آب مروارید چشم مادرش به سوئیس رفت.

مصدق فرزندانش را در «نوشتاتل» به مدرسه گذاشت و خود درصدد برآمد امتحانات دروس قبلی را تمام کند. او پس از موفقیت به نوشتاتل بازگشت و تا اواخر ژوئیه ۱۹۱۳ دوره لیسانس و دکترای خود را در رشته حقوق به پایان رسانید. مدتی در دفتر حقوقی یکی از وکلای همان شهر به نام «ژان روله» کارآموزی کرد و همزمان رساله دکترای خود را با عنوان «وصیت در فقه اسلام» تدوین نمود و پس از طی مراحل مربوطه، رساله‌اش در شورای دانشکده به تصویب رسید و چاپ شد.

مصدق پس از اخذ درجه دکترای، دو فرزند خود، احمد و ضیاء اشرف را برای ادامه تحصیل در سوئیس گذاشت و درست یک روز قبل از آغاز جنگ جهانی اول، همراه همسر و غلامحسین پسرش به ایران بازگشت.^(۲) دکتر مصدق در اواسط سال ۱۲۹۳ (۱۹۱۴ میلادی) به دعوت دکتر ولی‌الله خان نصر، رئیس مدرسه علوم سیاسی تهران، با سمت استادی در آن مدرسه تدریس کرد و کتاب «دستور در محاکم حقوقی» را نوشت. مقاله «محدودیت‌های قانونی در پاره‌ای دعاوی» و نیز مقاله «اسقاط دعاوی» از دیگر آثار او در دو سال اول پس از بازگشت او از اروپاست.

۱. نگاه کنید به: «تاریخ انقلاب اسلامی ۱۹۲۰ عراق و نقش علمای مجاهدین اسلامی» نوشته دکتر محمد صادقی تهرانی، دارالفکر، قم ۱۳۵۸ و «قیام ملت مسلمان ایران، ۳۰ تیر ۱۳۳۱»، نوشته دکتر سید محمود کاشانی «۱۰ تیر ۱۳۵۹»، همچنین: چهره حقیقی دکتر مصدق، حسن آیت، تهران انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.
 ۲. برای آگاهی بیشتر درباره چگونگی زندگی و تحصیلات مصدق و فرزندانش در فرانسه و سوئیس، رجوع کنید به: خاطرات و تألمات مصدق، بقلم مصدق؛ در کنار پدرم مصدق، خاطرات دکتر غلامحسین مصدق؛ مصدق و نبرد قدرت؛ نوشته دکتر همایون کاتوزیان؛ تقریرات مصدق، جلیل بزرگمهر.

در همین اوان، خبر الغای «کاپیتولاسیون» در ترکیه انتشار یافت. این در حالی بود که امتیاز مزبور در ایران نیز به بیگانگان داده شده بود، اما بیشتر مردم از محتوا و معنای آن آگاه نبودند. دکتر مصدق برای روشن شدن اذهان مردم و آماده کردن زمینه برای الغای آن، در مهرماه ۱۲۹۳ رساله‌ای زیر عنوان «کاپیتولاسیون» نوشت و به هزینه خود آنرا چاپ و به رایگان منتشر ساخت. سپس رساله چگونگی ایجاد «شرکت‌های سهامی در اروپا» را نوشت و منتشر کرد. در همان سال با همکاری دولت آبادی، نصرت‌الدوله فیروز، ذکاءالدوله غفاری، محمدعلی نظام مافی و موسی شیبانی به انتشار مجله‌ای به نام «مجله علمی» مبادرت کرد که بیش از ۱۵ شماره از آن انتشار نیافت.

همزمان با شروع انتخابات دوره سوم مجلس شورای ملی (آذر ۱۲۹۳) به دعوت علامه دهخدا به عضویت حزب «اعتدال» که از مدتی پیش تشکیل شده بود، درآمد. کمی بعد در جریان جنگ جهانی اول و همزمان با قضیه مهاجرت عده‌ای از رجال به قم و کرمانشاه و خروج تعدادی از سران حزب مزبور و حزب دمکرات از کشور، این حزب از صحنه خارج شد.

در خدمت دولت

در سال ۱۲۹۴ دکتر مصدق به عضویت «کمیسیون تطبیق حوالجات»، که برای نظارت در امور مالیه کشور تشکیل شده بود و اعضای آن منتخب مجلس سوم بودند، انتخاب گردید. سپس در کابینه عبدالحسین میرزا فرمانفرما (۳ دی ۱۲۹۴ - ۱۳ اسفند ۱۲۹۴) برای تصدی وزارت دارایی دعوت شد، ولی چون با رویه سیاسی او مخالف بود، عضویت در کابینه او را نپذیرفت. در کابینه محمد ولی خان تنکابنی معروف به سپهسالار (۱۴ اسفند ۱۲۹۴ - ۵ شهریور ۱۲۹۵) نیز از قبول عضویت در کمیسیون پنج نفری که قرار بود برای نظارت در امور مالیه ایران تشکیل شود، امتناع نمود. دکتر مصدق ماجرایی طرح ایجاد کمیسیون مزبور و علت خودداری از قبول عضویت در آنرا بدین شرح نقل کرده است:

«کسمینسکی» رئیس اداره تجارت روسیه از من تقاضای ملاقات نمود [...] اظهار داشت که با «یورنیف» منشی سفارت روسیه تزاری به دیدن رئیس‌الوزرا رفته بودم. سپهسالار به او گفت برای ریاست کمیسیونی که باید تشکیل شود، شخص خوبی را در نظر گرفته‌ام و اسم شما را برد، ولی یورنیف گفت او را هیچ ندیده‌ام و نمی‌شناسم. گفتیم با من آشنا است و او را به شما معرفی خواهم نمود. اکنون آمده‌ام به شما

بگویم کمیسیونی مرکب از پنج عضو تشکیل می‌شود که در مالیه ایران نظارت کند، که سه عضو آنرا دولت ایران، چهارمی را دولت ما و پنجمی را دولت انگلیس تعیین خواهد نمود. شما به ریاست کمیسیون و با حقوق یکهزار تومان در هر ماه تعیین می‌شوید که بانک استقراضی (بانک سابق روسیه تزاری در تهران) مادام العمر به شما خواهد پرداخت و چون اکثریت آن با نمایندگان ایران است، از این چه بهتر که این کار را قبول کنید و چندی مراقبت نمایند که امور، جریان عادی خود را طی کند و بعد اگر نخواستید استعفا کنید. اگر موافقت کنید، به سفارت برویم که شما را به وزیر مختار معرفی کنم.

گفتم اگر وظایف کمیسیون این است که در مالیه نظارت کند، اکنون همین کار را می‌کنم، با این فرق که مرا مجلس شورای ملی انتخاب نموده و در هر ماه بیش از دوست تومان حقوق ندارم. چنانچه از این کار صرفنظر کنم و ریاست کمیسیون بین‌المللی را قبول نمایم، آیا نخواهید گفت حقوق گزاف این شغل، آنهم مادام‌العمر سبب شده که من از یک کار ملی دست بکشم و کاری را که جنبه بین‌المللی دارد، قبول کنم؟...

کمیسیون مختلط تحت ریاست «هن سنس» بلژیکی، رئیس اداره گمرکات و عضویت حاج محسن‌خان امین‌الدوله و عبدالحسین‌خان، سردار معظم خراسانی، تیمورتاش و نمایندگان روس و انگلیس تشکیل گردید...»^(۱)

معاونت وزارت مالیه

دکتر مصدق از سال ۱۲۹۶ تا اردیبهشت ۱۲۹۷ معاون وزارت مالیه و رئیس کل محاسبات بود. در سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ میلادی) به علت مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ به سویس عزیمت کرد و متجاوز از یک سال در اروپا اقامت نمود. مصدق طی اقامت یک سال و نیمه‌اش در سویس و فرانسه فعالیت‌های زیادی در اعتراض به قرارداد ۱۹۱۹ و مضار آن انجام داد و بیانه‌هایی برای جامعه ملل و روزنامه‌های اروپا فرستاد. مصدق درباره مخالفت گسترده مردم ایران با قرارداد استعماری ۱۹۱۹ که سرانجام منجر به ابطال آن گردید، چنین گفته است:

«... احمدشاه را برای تأیید قرارداد به لندن بردند و برای این کار مجلسی برپا کردند ولی با تمام اصرار وزیر خارجه و تهدیدی که نایب‌السلطنه سابق برای تأیید آن نمود [شاه] حاضر نشد حتی یک کلام در نطق رسمی خود از آن اسم ببرد، یا در این باره حرفی بزند. من در آنوقت در سویس بودم و از شخصی مطلع شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند، شاه زیر بار نوقت و گفتند از من دعوتی کرده‌اند، باید تشکر کنم، صحبت از قراردادی که تا مجلس آنرا تصویب نکند، معتبر نیست، مورد

ندارد. این مقاومت منفی سبب شد که مردم وطن پرست به شاه تأسی کنند و آن قدر با قرارداد مخالفت کنند تا دولت انگلیس از اجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بکند. خلاصه اینکه شاه به واسطه مخالفتی که نمود از بین رفت و خوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت،^(۱)

انتصاب به ایالت فارس

پس از سقوط کابینه وثوق‌الدوله، دکتر مصدق با کشتی از بندر ماریه عازم ایران شد؛ قبل از حرکت میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا، نخست وزیر جدید (۷ تیر ۱۲۹۹ - آبان ۱۲۹۹) طی تلگرافی او را به تصدی وزارت عدلیه منصوب کرد و چون راه قفقاز ناامن بود، از طریق بمبئی وارد شیراز شد. در آنجا به درخواست اهالی، والی‌گری فارس را قبول کرد و از اواسط مهر ۱۲۹۹ تا ۳ فروردین ۱۳۰۰ در این سمت باقی ماند. مصدق درباره انتصابش به والی‌گری فارس می‌گوید:

«ورودم به شیراز تصادف نمود با ناامنی‌هایی که در بعضی نقاط فارس، مخصوصاً خطه آباء شیراز بروز کرده، فرمانفرما استعفا داده بود و دولت این مأموریت را به هرکس تکلیف می‌نمود، چون برای برقراری امنیت پول و استعداد می‌خواست، والی هنوز تعیین نشده بود. [س] از تمام طبقات و احزاب و دستجات به تلگرافخانه رفتند و انتصاب مرا به آن ایالت از نخست‌وزیر پیرنیا مشیرالدوله درخواست کردند. او به من تلگراف نمود شرایط خود را برای تصدی این خدمت پیشنهاد کنم [...] به دولت تلگراف کردم اگر رجال متنفذ [ایالت] متعهد شوند، [نه از کسی چیزی بگیرند، نه چیزی به من بدهند] من نه پول می‌خواهم نه قوا، و از ماهی شش هزار تومان حقوق ایالتی هم دو هزار تومان در هر ماه، آنهم برای مخارج شام و نهار و پذیرایی دستگاه ایالتی، بیشتر نخواهم گرفت [...] در جواب این تلگراف، دولت اظهار امتنان نمود و من شروع به کار کردم...»

دکتر مصدق نزدیک شش ماه در آن سمت باقی ماند و خدمات مهمی در استقرار امنیت و جلوگیری از باج‌گیری فئودال‌ها و متنفذین محلی انجام داد.

مخالفت با کابینه سیدضیاء

مصدق نخستین شخصیت سیاسی بود که با کودتای سیدضیاء‌الدین و رضاخان مخالفت کرد و آنرا نپذیرفت. او اعلامیه رژیم کودتا را در فارس انتشار نداد،

اما تلاش‌هایش برای تشویق احمدشاه به مقاومت در برابر کودتا به نتیجه نرسید و از والی‌گری استعفا داد. مصدق در پاسخ تلگرام شاه در انتصاب سیدضیاء‌الدین به نخست‌وزیری چنین پاسخ داد:

۶۸ حوت ۱۲۹۹ - از شیراز به تهران: دستخط جهانمطاع تلگرافی به وسیله تلگرافخانه مرکزی زیارت شد. در مقام دولتخواهی آنچه می‌داند به عرض خاکپای مبارک می‌رساند که این تلگراف اگر در فارس انتشار یابد، باعث پسی اغتشاش و انقلاب خواهد شد و اصلاح آن مشکل خواهد بود. چاکر نخواست در دولتخواهی موجب این انقلاب شود و تاکنون آنرا مکتوم داشته. هرگاه تلگراف مزبور برحب امر ملوکانه انتشارش لازم است، امر جهانمطاع مبارک صادر شود که تلگرافخانه انتشار دهد. والی فارس - دکتر محمد مصدق»

مصدق به تلگرام سیدضیاء‌الدین، نخست‌وزیر کودتا که او را دعوت به اطاعت از فرامین رژیم جدید کرده بود، پاسخ نداد. در تلگرام شدیداللحن مورخ دهم حوت ۱۲۹۹ گفته شده بود:

«... آگاهی یافته‌ام اکل از قضا، تلگراف تصدی مرا به شغل ریاست وزرا انتشار نداده و گفته‌اید که از حدوث اشکالات احتراز نموده‌اید [!] این حکومت جدید التشکیل که با اسلحه و آتش یک سرکرده و نماینده اقتدار قشونی است، به کسانی که در معبر او ایجاد اشکالات نمایند، جز مُشت چیزی نشان نمی‌دهد و در لحظه‌ای واحد، جان، مال، عائله و علاقه اشکال‌کنندگان به عنوان رهنه صداقت آنها در معرض تهدید گذارده می‌شود. [...] بنابراین تصور اینکه قرائت دستخط اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنا فداه محتمل است حدوث اشکالی را تولید کند، بالمره فکری نارسا بوده است. با کمال اقتدار و با نهایت نیرومندی، لازم است وظیفه خود را ایفا نمایید. تشکیل این دولت وطنی و اصلاح‌کننده را هیچ‌کس جز خیااتکار نمی‌تواند تردید کند؛ آنهم فوراً تنبیه می‌شود. من در اینجا تمام رجال پوسیده و دروغین را توقیف کردم. ندای اصلاحات داده و با تهور و جسارت قشونی که در تحت امر دارم، هر مانع و مشکلی را به هیچ می‌شمارم. حضرت‌تعالی نیز اگر می‌خواهید نماینده چنین دولتی باشید، با جسارت قدم برداشته، اصلاحات را در خطه مأموریت خودتان شروع کنید. [...] امیدوارم به نام وطن و به نام اصلاحات، حضرت‌تعالی از آن فاصله بعید آشوش گشودم مرا برادروار در بغل گرفته، کمک و مظاهر خودتان را به احترام منافع ملی به من اهداء نمایید...»

سیدضیاء‌الدین طباطبائی - ریاست وزراء (۱)

چون مصدق به این تلگراف جواب نداد، روز ۱۱ حوت، نخست وزیر کودتا، تلگراف دیگری به این شرح برای مصدق فرستاد:

ایالت جلیله فارس - برای اطلاع حضرتعالی اعلام می‌دارد: به فرمانده قشون جنوب امر شده است که یک ستون قشون یا توپخانه به تهران اعزام دارند. ۱۱ حوت - شماره ۱۴۰۱

سیدضیاءالدین طباطبائی - ریاست وزراء^(۱)

روز ۱۶ حوت، دکتر مصدق در تلگرافی به عنوان احمدشاه از والی گری فارس استعفا کرد. چهارده روز بعد شاه طی تلگرافی بدین شرح با استعفای او موافقت کرد:

۲۵ حمل - استعفای شما از ایالت فارس به تصویب رئیس‌الوزرا قبول شد. لازم است که کفالت امور ایالتی را به قوام الملک تفویض نموده، فوراً حرکت نمایید - شاه

مصدق با وصول تلگرام شاه عازم تهران شد. در نزدیکی اصفهان، سردار محتشم حاکم اصفهان به وسیله قاصدی به او پیام فرستاد که در نظر است او را دستگیر کنند. سردار محتشم توصیه کرده بود که مصدق به چهارمحال بختیاری برود و در آنجا بماند تا وضعیت روشن شود. در همین اوان سردار جنگ رئیس ایل بختیاری در نامه‌ای از مصدق دعوت کرد به «دهکرد بیاید و یادآور شد تا لچک سر زندهای بختیاری است از شما پذیرایی خواهیم نموده»^(۲)

چند روزی از توقف مصدق در دهکرد نگذشته بود که کابینه سیدضیاءالدین سقوط کرد و قوام‌السلطنه مأمور تشکیل کابینه شد و مصدق را به عنوان وزیر مالیه به شاه معرفی کرد. مصدق پس از ورود به تهران به علت وجود «آرمیتاژ اسمیت» مستشار انگلیسی مالیه در آن وزارتخانه، از قبول خدمت امتناع کرد. پس از رفتن اسمیت، در آبان ۱۳۰۰ با گرفتن اختیاراتی از مجلس شورای ملی به منظور اصلاح آن وزارتخانه، قبول خدمت کرد.

پس از سقوط کابینه قوام در سوم بهمن ۱۳۰۰، حسن مشیرالدوله پیرنیا مأمور تشکیل دولت گردید. نخست وزیر جدید از دکتر مصدق درخواست کرد تا حکومت آذربایجان را، که پس از کودتای مازور لاهوتی وضع آنجا سخت مغشوش شده بود،

پذیرد. مصدق این شغل را به شرطی که ارتش در آن منطقه تحت امر او باشد، پذیرفت.

مصدق از ۲۸ بهمن ۱۳۰۰ تا ۲۰ تیر ۱۳۰۱، که مداخلات فرمانده قشون آذربایجان در امور اداری آن خطه، به دستور وزیر جنگ یعنی رضاخان شدت یافت، در آن سمت باقی ماند و سپس کناره‌گیری کرد. مردم آذربایجان در دوران والی‌گری مصدق از آسایش و امنیت کم‌نظیری برخوردار شدند.

در وزارت خارجه

مصدق در کابینه دوم مشیرالدوله پیرنیا (خرداد ۱۳۰۲ - مهر ۱۳۰۲) به وزارت خارجه منصوب شد. وی در دوران کوتاه تصدی وزارت خارجه، در مقابل ادعا و فشار مداوم امپریالیسم انگلستان ایستادگی کرد و مانع دست‌یابی آنها به برخی از جزایر خلیج فارس، همانند ابوموسی و شیخ‌شعب گردید. همچنین حاضر نشد به پرداخت وجوه قابل توجهی که بریتانیا ظاهراً برای حفظ امنیت آن ناحیه، ولی در حقیقت به منظور پیشرفت مقاصد استعماری خود در جنگ جهانی اول خرج کرده بودند، صحه بگذارد. مصدق داستان مذاکراتش را با وزیرمختار بریتانیا در این مورد بدین شرح نقل کرده است:

«روزی وزیرمختار مرا به ناهار دعوت نمود. پس از صرف ناهار گفتم: می‌خواهم برای مطالباتی که از دولت [ایران] داریم از شما و فروغی وزیرمالیه دعوت کنم که اسناد ما را (اشاره به جعبه‌ای که روی میز بود) بخوانید و عقیده خود را اظهار نمایید. گفتم مرا به چه عنوان می‌خواهید دعوت کنید. اگر برای این است که متصدی وزارت خارجه هستم، چنین مأموریتی از دولت ندارم. چنانچه به عنوان یک فرد عادی است، تأمل کنید هر وقت از کار بیکار شدم دعوت‌م نمایید، آنوقت هم یقین است که با من کاری ندارید؛ که چون مرد بسیار فهمیده‌ای بود، خندید و گفت صحیح است و دیگر با من هیچ مذاکره نکرد. [...] دولت انگلیس تمام پول‌هایی را که در زمان جنگ برای پیشرفت سیاست خود در ایران خرج کرده بود، از دولت مطالبه می‌نمود و دولت انکار می‌کرد، تا اینکه موضوع تغییر سلطنت پیش آمد. محمدعلی فروغی نخست‌وزیر شد و ضمن نامه‌ای به سفارت انگلیس، مطالبات آن دولت را تصدیق کرد...»^(۱)

بخش دوم — در مجلس پنجم

نخست وزیر رضاخان

به دنبال تحریکات رضاخان (وزیر جنگ) به منظور اشغال مقام ریاست وزرایی و برپایی تظاهرات مصنوعی در تهران و شهرستان‌ها و ایجاد ناامنی در پایتخت، مشیرالدوله استعفا کرد و زمینه از هر جهت برای زمامداری سردار سپه فراهم شد. در تاریخ ۶ آبان ۱۳۰۲ احمدشاه فرمان نخست وزیر رضاخان را صادر کرد و خود چندی بعد از راه عراق عازم اروپا شد.

روز ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ دوره پنجم مجلس شورای ملی گشایش یافت. در این مجلس مصدق به نمایندگی مردم تهران انتخاب شده بود. گفتنی است که انتخابات دوره پنجم به جای آنکه سه ماه قبل از پایان دوره چهارم آغاز گردد، با تأخیر شروع شد. کار انتخابات ایالات برای اولین بار به دست فرماندهان لشکر و وزارت جنگ افتاد و نطقه خلع قاجاریه، در همین مجلس بسته شد! (۱)

رضاخان که سودای رژیم دیکتاتوری را در سر می‌پرورانید و قدرت ارتش را در پشت سر داشت، نخست موضوع تغییر رژیم سلطنت به جمهوری را عنوان کرد. از اسفند ۱۳۰۲، با شروع تظاهرات وسیع طبقات مختلف مردم تهران و اجتماع در بهارستان که منجر به زد و خورد شدید بین تظاهرکنندگان و نیروهای قزاق و حتی برخورد سنگ به شانه نخست وزیر و نیز اعتراض شدید مؤتمن الملک به رضاخان گردید، موضوع تغییر رژیم منتفی شد.

پس از شکست طرح جمهوری خواهی، رضاخان در صدد خلع احمدشاه و

۱. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، اعتراض قاجاریه، تألیف محمدتقی بهار (ملک الشعراء)، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۳، ص ۳۷.

انتقال سلطنت به خود از طریق قانونی برآمد و با توطئه چینی و تمهیدات قبلی، ماده واحده مربوط به انقراض سلسله قاجاریه در مجلس شورای ملی مطرح گردید.^(۱)

مخالفت با تغییر سلطنت

برای طرح و تصویب ماده واحده تغییر سلطنت در مجلس، زمینه لازم از هر جهت فراهم شده بود. تروریست‌های دولتی اطراف بهارستان را محاصره کرده بودند؛ مأموران پلیس نیز مجلس را زیر نظر داشتند. با ترور واعظ قزوینی^(۲) در پایان جلسه روز ۷ آبان در جلو ساختمان مجلس (اشتباهاً به جای ملک‌الشعرا بهار که در جلسه آن روز با تجدیدنظر در قانون اساسی مخالفت کرده بود)، نمایندگان مجلس سخت مرعوب شده بودند. عده‌ای از نمایندگان طرفدار سردار سپه، حضور و غیاب نمایندگان را در جلسه رسمی نظارت می‌کردند.^(۳) در چنین جو و شرایطی در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ ماده واحده خلع احمدشاه و پیشنهاد تغییر قانونی اساسی مطرح شد. در آن جلسه، چندتن از نمایندگان در مخالفت با ماده واحده تغییر سلطنت بیاناتی ایراد کردند، مصدق نیز نطق مشروطی در مخالفت با طرح مزبور و نتایج ناشی از تصویب آنکه تعطیل مشروطیت و استقرار رژیم دیکتاتوری بود، ایراد کرد.

در اینجا نخست اظهارات مصدق را پیرامون زمینه چینی برای تهیه و تصویب ماده واحده شرح می‌دهیم، سپس بخش‌هایی از بیانات تاریخی او را در مخالفت با طرح مزبور، در جلسه روز ۹ آبان ۱۳۰۴ نقل می‌کنیم.

مصدق، در مورد زمینه چینی برای طرح و تصویب ماده واحده تغییر سلطنت

۱- برای آگاهی از چگونگی به قدرت رسیدن رضاخان سردار سپه و نخست‌وزیر شدن و موضوع تغییر رژیم، رجوع کنید به تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه، جلد دوم، صفحات ۲۲ - ۶۵، همچنین: حیات یحیی، تألیف یحیی دولت‌آبادی، تهران، انتشارات عطار، چاپ سوم ۱۳۶۱ جلد چهارم صفحات ۲۱۸ - ۲۲۲ و ۳۴۵ - ۳۵۰.

۲- واعظ قزوینی مدیر روزنامه نصیحت در قزوین بود که برای رفع توقیف روزنامه‌اش به تهران آمده بود. روز ۷ آبان با گرفتن پلیس ورودی قصد داشت در جلسه تاریخی آن روز به عنوان تماشاچی حضور یابد. وی پس از خارج شدن از صحن بهارستان قبل از رسیدن به در ورودی تماشاچیان، اشتباهاً به جای ملک‌الشعرا بهار ترور شد.

۳- رجوع کنید به تاریخ بیست ساله ایران، حسین مکی، جلد سوم، انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی، صفحات ۴۱۸ - ۴۱۹.

چنین می‌گوید:

«صبح شنبه ۹ آبان ۱۳۰۴ مرحوم مستوفی‌الممالک به من تلفن کرد که مجلس می‌روم یا نمی‌روم؟
گفتم: امروز، روز جلسه نیست...»

گفت: مگر شما اطلاع ندارید که امروز جلسه فوق‌العاده برای کار مهمی تشکیل می‌شود، اگر مایلید بیایید منزل من، پس از مشورت چنانچه لازم شد می‌رویم، والا نمی‌رویم. منزل ایشان در یکی از خانه‌های خواهرشان، خاتم همدم‌السلطنه، در کوچه مسجد سراج‌الملک بود، به آنجا رفتم، گفتند، ماده واحده تهیه شده است و آقای حسین علاء را شب قبل برای امضاء آن به خانه آقای سردار سپه رییس‌الوزرا دعوت کرده‌اند، همچنین آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی را؛ آنها امضا نکرده‌اند^(۱)

۱- حاج میرزایحیی دولت‌آبادی ماجرای فراهم ساختن زمینه تهیه ماده واحده را بدین شرح نقل کرده است:

«... روز هشتم آبان، کارکنان سردار سپه در مجلس می‌خواهند اطمینان کامل داشته باشند که فردای آن روز در موقع رأی گرفتن بر خلع قجر و نصب سردار سپه، اکثریت کامل خواهند داشت و چون که رأی مخفی گرفته می‌شود و معلوم نخواهد بود کی مثبت رأی داده است و کی منفی، از این رو می‌خواهند از نمایندگان امضاء بگیرند که آنها رأی مثبت خواهند داد. در صورتی که باز هم مشکل است معلوم باشد کی رأی مخفی را منفی داده است، گرچه امضای مثبت کرده باشد.»

بدیهی است هیأت رئیسه مجلس این تدبیر را برای به دست آوردن رأی یک عده‌ای که درباره آنها مشکوک می‌باشند نموده است، والا کارکنان سردار سپه را می‌شناسد و می‌دانند عده آنها بیش از نصف نمایندگان است؛ این است که ورقه حاضر کرده، صورت پیشنهادی را که به آن رأی گرفته می‌شود بالای آن نوشته، می‌دهند کارکنان خود امضاء می‌کنند و در شب هشتم آبان، مجلسی در خانه سردار سپه برپا کرده، مرکب از یک عده از هیأت رئیسه مجلس، و یک عده از رؤسای نظام و نظمی و اشخاصی را از نمایندگان، به آن مجلس به عنوان اینکه سردار سپه آنها را خواسته، دعوت کرده، آنجا از آنها امضاء می‌گیرند که دیگر مجال گفتگو نبوده باشد.

نگارنده در این روز بواسطه کسالت مزاج به مجلس نرفته، از این موضوع اطلاع ندارم. شب است، ساعت ده، در حیاط را می‌زنند؛ صاحب منصبی است، می‌گوید از طرف حضرت اشرف آمده‌ام، شما را احضار فرمودند، می‌پرسم درشگه‌یی، اتومبیلی آورده‌اید؟ می‌گوید خیر... در این وقت شب وسایل نقلیه عمومی مشکل به دست می‌آید و راه دور است، چه باید کرد؟

می‌گویند نمی‌دانم، به من امر شده است به شما بگویم فوراً بروید به منزل حضرت اشرف. می‌پرسم: شما مأمور هستید مرا ببرید؟ می‌گویند خیر، ولی باید مطمئن باشم که رفته‌اید. ناچار روانه شدم. نزدیک نصف شب است، به منزل سردار سپه می‌رسم. اطاق‌ها همه روشن است و جمعی از تجار و کسبه دیده می‌شوند که در اطاق‌ها نشسته یا خوابیده‌اند، و اینها متحصنین هستند. سر پله عمارت یکی از نمایندگان مجلس، از کارکنان سردار سپه، دیده می‌شود؛ مانند قراول ایستاده است. از او می‌پرسم: حضرت اشرف کجا هستند؟

می‌گویند اندرون... پس کی مرا احضار کرده است؟ می‌گویند بروید در زیرزمین، آنجا تکلیف شما

آقای حسین علاء به خانه آقای مؤتمن‌الملک آمدند و در آنجا جلسه‌ای تشکیل شد. پس از مذاکرات، آقایان مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک گفتند ما فردا به مجلس نمی‌رویم، مستوفی‌الممالک گفت من مردم هستم که برویم یا نرویم، این است که خراستم با شما مشورت کنم، هر طور که در مشورت موافقت حاصل شد، همان طور عمل کنیم.

من به ایشان گفتم: به توپچی ده سال مواجب می‌دهند برای اینکه یک روز شلیک کند. نمایندگان مجلس هم مکلفند از قانون اساسی دفاع کنند. اگر روزی بخواهند آنرا نقض کنند و وکیلی از دفاع آن خودداری کند، در حکم همان توپچی است که انجام وظیفه نکرده است. گفتند من کاملاً موافقم. خوب است تلفن کنیم آقای حسین علاء هم بیاید اینجا، آقای حسین علاء آمد. ما سه نفر در اتومبیل، به اتفاق به مجلس رفتیم...^(۱)

استعفای رؤسای مجلس

در انتخابات دور پنجم هیأت ریسه مجلس، مورخ ۱۹ مهر ۱۳۰۴ میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک (پیرنیا)، یار دیگر به ریاست مجلس انتخاب شد، ولی با اطلاع از فعالیت‌های پنهانی و زمینه‌سازی برای تغییر سلطنت، به بهانه خستگی

← معین می‌شود.

می‌فهمم احضار از طرف سردار سپه حقیقت نداشته است و این تدبیری بوده که از طرف کارکنان سردار سپه به کار رفته، ناچار می‌روم به اطاق زیرزمین. جمعی از نمایندگان و صاحب منصبان نظام و نظیمه در اطراف نشسته، میزی در وسط است و روی میز ورقه‌ای است. به محض نشستن، پاسایی [میرزا عبدالله - صدرالادباء] نماینده سمنان، ورقه را برداشته به دست من داده، می‌گوید امضا کنید ورقه را می‌خوانم و می‌فهمم مطلب چیست و می‌بینم مابین شصت هفتاد نفر از یکصد و بیست نفر نماینده، آنرا امضاء کرده‌اند. دیدن این ترتیب و عنوان غیرواقع احضار شدن از طرف سردار سپه، طوری مرا متزجر ساخته است که هر پیش آمد ناگواری را بر این حال ترجیح می‌دهم، ورقه را روی میز می‌گذارم. نماینده سمنان بانشد می‌گوید: امضا کنید. جواب می‌دهم اگر رأی داشته باشم در مجلس شورای ملی می‌دهم نه در این سردابه. می‌گوید: اگر امضاء نکنید بد خواهد شد. اینجا من صدای خود را بلند کرده می‌گویم: مرا تهدید می‌کنید؟ از این بدتر برای من چه می‌شود. صدای من که بلند شد، از اطراف آمدند بیستند چه خبر است [...] میرزا علی‌اکبرخان داور جای خود را تغییر داده، نزدیک می‌نشیند و خیرخواهی می‌کند که اندکی ملاحظه کرده، اسباب دردسری برای من فراهم نشود و چون یقین می‌کند امضاء نخواهم کرد، رو به حاضرین کرده می‌گوید: اجازه بدهید با فلاتی در باغچه گردش کرده، برگردیم. هر دو درآمد، نگارنده با وسیله نقلیه یکی از دوستان، که اتفاقاً می‌رسد، خود را به منزل می‌رساند...

(نقل از: حیات یحیی، جلد چهارم، فصل سی و هشتم، انقراض سلطنت قاجاریه و پادشاهی رضاخان. صفحات ۲۷۵ - ۲۹۳).

۱. نطق‌ها و مکاتبات دکتر مصدق، انتشارات مصدق (۷) ضمیمه (جلسه تغییر سلطنت) صفحه ۲.

استعفا کرد و مجلس استعفای او را نپذیرفت و کوشش نمایندگان فراکسیونها و نواب رییس که برای متصرف ساختن او از کناره گیری به خانه اش رفتند، به نتیجه نرسید. روز ۲۸ مهر مستوفی الممالک با اکثریت ۶۲ رأی به ریاست مجلس انتخاب گردید. ولی مستوفی ریاست مجلس شورای ملی را نپذیرفت و در نامه ای به تاریخ ۷ آبان امتناع خود را از قبول این مقام اعلام کرد، در جلسه روز ۹ آبان، به ریاست تدین، نایب رییس مجلس که کارگردانی طرح ماده واحده را نیز به عهده داشت تشکیل شد، او در این جلسه بدون آنکه استعفاء مستوفی را که طی دو نامه جداگانه اعلام کرده بود در مجلس قرائت کند، سعی کرد هرچه زودتر، ماده واحده خلع قاجاریه از سلطنت را مطرح و هرچه سریعتر به تصویب برساند، ولی چندتن از نمایندگان، از جمله سید حسن مدرس، با اخطار قانونی به تصمیم نایب رییس مجلس اعتراض کردند. مدرس گفت: به مقتضای نظامنامه مجلس، قبل از هر چیزی باید استعفای رییس مجلس را بخوانند، ایشان نوشته اند «من استعفا کرده ام، چرا پریروز استعفای مرا قرائت نکردید؟ بعد که مجلس رییس پیدا کرد، جلسه رسمیت خواهد داشت.»^(۱)

مجریان «سناریو» به تکاپو افتادند؛ تدین پیشنهاد مدرس مبنی بر قرائت استعفای رییس مجلس و تعیین رییس جدید را به رأی گذاشت که تصویب نشد. سپس شیخ جلال نیاوندی درخواست کرد طرح پیشنهادی امضاء شده از سوی عده ای از نمایندگان، در دستور مجلس قرار گیرد که با آن موافقت گردید.

آنگاه طرح پیشنهادی انقراض سلطنت قاجاریه و واگذاری حکومت موقتی به رضاخان پهلوی قرائت گردید.^(۲) هنگام بحث درباره طرح پیشنهادی، مدرس اخطار قانونی کرد، نایب رییس [تدین] اخطار را وارد ندانست. مدرس گفت طرح

۱. تاریخ مختصر احزاب سیاسی، جلد دوم، صفحات ۲۳۱-۳۳۲.

۲. متن پیشنهاد مزبور بدین شرح بود: «نظر به اینکه عدم رضایت از سلطنت قاجاریه و شکایاتی که از این خانواده می شود به درجه ای رسیده که مملکت را به مخاطره می کشاند، نظر به اینکه مصالح عالی مملکت مهمترین منظور و اولین وظیفه مجلس شورای ملی است و هرچه زودتر به بحران خاتمه باید داد، امضاکنندگان با قید دو فوریت پیشنهاد می کنیم مجلس شورای ملی تصمیم زیر را اتخاذ نماید:

ماده واحده - مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی به شخص رضاخان پهلوی واگذار می نماید. تعیین تکلیف حکومت قطعی موقوف به نظر مجلس مؤسسان است که برای تغییر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۲۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می شود.»

موضوع خلاف قانون اساسی است و در حال خروج گفت: «صد هزار رأی هم بدهید، خلاف قانون اساسی است!»

فوریت اول و دوم پیشنهاد، با قیام اکثریت نمایندگان تصویب شد. سپس تقی‌زاده طی بیاناتی طرح موضوع را خلاف قانون دانست و گفت: «... خدا را شاهد می‌گیرم و در مقابل تاریخ و در مقابل نسل‌های آینده می‌گویم که این کار، به این ترتیب مطابق قانون اساسی مملکت نیست و صلاح مملکت هم نیست. بیشتر از این هم حرف زدن صلاح نیست. همه می‌دانند، آنجا که عیان است، چه حاجت به بیان است» آنگاه ناطق از مجلس بیرون رفت.

سید یعقوب انوار شیرازی (نماینده فیروزآباد - ایلات خمسه فارس) در موافقت با طرح پیشنهادی صحبت کرد و گفت: «... ملت برای نیل به سعادت تازه ناچار است که درخت کهنه را بکند و دور بیاندازد [...] حکومت با خود ملت و تعیین سلطنت با ملت است و اولین وظیفه مجلس خاتمه دادن به انقلاب است. در جواب فرمایش آقای تقی‌زاده که می‌فرمایند این مسأله برخلاف قانون اساسی است، لازم است عرض کنم که این مسأله خلاف قانون اساسی نیست، بلکه عین قانون است.»

حسین علاء، نماینده تهران، در مخالفت با طرح پیشنهاد گفت: «... وجدان یک وکیل هیچ اجازه نمی‌دهد که در مقابل یک جریانات خلاف قانونی سکوت اختیار کرده و تسلیم فضا یا و حوادث شود. بنده به طور واقع و مختصر عرض می‌کنم که ماها هیچ اختیار نداریم که وارد در این مذاکره و طرح این مسأله بشویم، زیرا رأی دادن به همچون طرحی را بنده به کلی مخالف قانون اساسی، که ما حافظ آن هستیم، می‌دانم. این پیشنهاد را مخالف صلاح مملکت می‌دانم، زیرا یک بابی مفتوح خواهد شد که برای مملکت مضر خواهد بود.» (سپس ناطق از جلسه خارج شد).

میرزا عبدالله یاسایی (صدرالادبا)، نماینده سمنان و دامغان در موافقت با پیشنهاد صحبت کرد و ضمن اشاره به نقض قانون اساسی در ادوار گذشته مجلس، گفت: «... در این موضوع هم نظری به از بین بردن قانون اساسی نداریم و از این جهت پیشنهاد کرده‌ایم که مجلس مؤسسانی تشکیل شود و راجع به سه چهار ماده که در خصوص حقوق سلطنت است، تجدید نظر کند و تکلیف قطعی حکومت مملکت را در آتیه معین کند و تصور می‌کنم نگرانی آقایان مخالفین هم این قدر مورد

ندارد، زیرا مجلس مؤسسان ناچار از اشخاصی انتخاب خواهد شد که دارای حس وطن پرستی خواهند بود و معلوم نیست حس وطن پرستی کسانی که برای آتیه انتخاب می شوند، کمتر از آقایان حاضر باشد...^(۱)

سپس دکتر مصدق پشت تریبون رفت و طی بیانات مشروحی طرح پیشنهادی نمایندگان و تغییر در قانون اساسی را مغایر با مصالح ملت و مملکت و زمینه ساز ایجاد رژیم دیکتاتوری دانست و گفت:

بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمتی دارم به احترام این قرآن برخیزند (در اینموقع کلام الله مجید را از بغل خود بیرون آورد و حضار قیام نمودند) و در حضور همه آقایان بنده شهادت خودم را می گویم: أشهد ان لا اله الا الله، أشهد ان محمداً رسول الله، أشهد ان علیاً ولی الله. من شخصی بوده ام مسلمان و به این کلام الله قسم یاد کرده ام و این ساعت هم این کلام الله خصم مرا بکند اگر در عقیده خودم یک اختلاف و تفاوتی حاصل کرده باشم. من همان بودم که هستم و امروز هم یک چیزی برخلاف مصالح مملکت به عقل ناقص خود ببینم، خودم را ناچار می دانم که برای حفظ مملکت و حفظ قومیت و بقای اسلامیت از اظهار عقیده خودداری نکنم. بنده همه آقایانی را که اینجا تشریف دارند، غیر از آقایانی که از ملل متبوعه هستند، همه را مسلمان و هواخواه مملکت و طرفدار اصلاحات می دانم و خودم هم نمی توانم از اظهار عقیده خودداری کنم. آقایان می دانند که بنده حرقم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوی و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در اینجا نظریات شخصی بخرج بدهد و اگر کسی پیدا شود که نظریات مملکتی و ملتی و اسلامی خود را اظهار نکنند، بنده او را پست و بی شرف و مستحق قتل می دانم! اول لازم است که بنده یک عقیده نسبت به شخص آقای رییس الوزرا اظهار کنم، بعد نسبت به سلاطین قاجار و بعد هم عقیده خود را درباره اصول قانون اساسی عرض کنم: اولاً راجع به سلاطین قاجار بنده عرض می کنم که کاملاً از آنها مأیوس هستم زیرا آنها به این مملکت خدماتی نکرده اند که بنده بتوانم اینجا از آنها دفاع کنم و گمان هم نمی کنم کسی منکر این باشد. همین سلطان احمد شاه قاجار بنده را در فارس گرفتار سه هزار و پانصد پلیس جنوب کرد! پس از آنکه من استعفا کردم، بعد از بیست و هفت روز نوشت که به تصویب جناب رییس الوزرا، آقا سیدضیاءالدین، استعفای شما را قبول کردم و فوری به طرف تهران حرکت کنید. مقصودش این بود که من بیایم به تهران و بعد آقای سیدضیاءالدین مرا بگیرد و حبس کند! بنده مدافع اینطور اشخاص نیستم. بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی کنند و

جرات و جسارت حفظ مملکتشان را نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده نکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند، نیستیم. اگر دوست حقیقی و قوم خویش خودم هم باشد یا از آنهام بالاتر باشد، وقتی این طور شد، بنده مدافع او نیستم.

اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی؛ بنده نسبت به شخص ایشان عقیده‌مند هستم و ارادت دارم و در هر موقع آنچه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند، نه اینکه در حضور من فرموده باشند، بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند، به آنها فرموده‌اند. ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند. اگر یک فرمایشی بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند. ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده‌اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته‌اند که عرایضی که عرض کردم از روی نظریات شخصی نبوده و مبتنی بر مصالح مملکت و وطن خواهی بوده است که از این حیث ایشان به بنده معتقدند. اما اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند، گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم. اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تفنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم بر کسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رییس‌الوزرا، رضاخان پهلوی نام، در این مملکت باشد؛ برای اینکه من یک نفر آدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان، در ظرف این دو سه سال اینطور چیزها را داشته‌ایم و اوقاتمان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچ وقت ما در چیزهای خصوصی وارد نشده‌ایم و بحمدالله از برکت وجود ایشان خیالمان راحت شده و می‌خواهیم یک کارهای اساسی بکنیم. این هم راجع به آقای رییس‌الوزرا. اما راجع به این موضوع بنده باید عقیده خودم را عرض کنم. تغییر قانون اساسی یا تجدیدنظر در قانون اساسی نسبت به امور داخلی چه اثری می‌کند؟ یکی هم جنبه خارجی که باید دید نسبت به امور خارجی در روابط بین‌المللی چه اثری خواهد داشت؟ اما نسبت به جنبه داخلی. اگر آمدیم و گفتیم خانواده قاجاریه ید است، بسیار خوب، هیچکس منکر نیست باید تغییر کنند... البته امروز کاندیدای مسلم شخص رییس‌الوزرا است. خوب، آقای رییس‌الوزرا سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز، در قرن بیستم، هیچکس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسؤل است؟ اگر ما این حرف را بزنیم - آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند - ایشان پادشاه مملکت

می‌شوند، آنهم پادشاه مسؤول! هیچکس چنین حرفی نمی‌تواند بزند و ما باید مسیر قهقرایی بکنیم و بگوییم:

پادشاه رئیس‌الوزرا و حاکم و همه چیز است. این ارتجاع و استبداد صرف است! ما می‌گوییم که سلاطین قاجاریه بد بودند، مخالف آزادی بودند، مرتجع بودند. خوب، حالا آقای رئیس‌الوزرا پادشاه شد، اگر مسؤول شد که ما مسیر قهقرایی می‌کنیم. امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزی‌ها می‌خواهد مسیر قهقرایی بکند و مثل زنگبار بشود! گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این طور باشد که یک شخص هم پادشاه باشد و هم مسؤول مملکت باشد! اگر گفتیم که ایشان پادشاهند و مسؤول نیستند، آنوقت خیانت به مملکت کرده‌ایم، برای اینکه ایشان در این مقامی که هستند مؤثر هستند و همه کار می‌توانند بکنند. در مملکت مشروطه رئیس‌الوزرا مهم است نه پادشاه. پادشاه فقط و فقط می‌تواند به واسطه رأی اعتماد مجلس یک رئیس‌الوزاری را به کار بگمارد. خوب اگر ما قایل شویم که آقای رئیس‌الوزرا پادشاه بشوند، آنوقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس‌الوزرا هستند، فرمانده کل قوا هستند. بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه‌ام بکنند و آفاسید یعقوب هزار قحش به من بنده زیر بار این حرفها نمی‌روم، بعد از بیست سال خونریزی! آقای آفاسید یعقوب! شما مشروطه طلب بودید، آزادی خواه بودید، بنده خودم شما را در مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید. حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم؟ اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است، استبداد صرف است! پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخود ریختید، چرا مردم را به کشتن دادید؟ می‌خواستید از روز اول بیایند بگویند که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم! یک ملت است جاهل و باید با چماق آدم شود! اگر مقصود این بود که بنده هم نوکر شما و هم مطیع شما هستم. ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم؟ و اگر مقصود این بود که ما نیز خودمان را در عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده و بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم، ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، شاه داریم، ما رئیس‌الوزرا داریم، ما شاه غیر مسؤول داریم که به موجب اصل ۴۵ قانون اساسی از تمام مسؤولیت مبرا است، و فقط وظیفه‌اش این است که هر وقت مجلس رأی عدم اعتماد خودش را به موجب اصل شصت و هفت قانون اساسی به یک رئیس دولت یا یک وزیری اظهار کرده، آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند، آنوقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سرکار می‌آورد. خوب، حالا اگر شما می‌خواهید که رئیس‌الوزرا شاه بشود، شاه یا مسؤولیت به این ارتجاع است! و در دنیا هیچ سابقه ندارد که در مملکت مشروطه پادشاه مسؤول باشد و اگر هم شاه بشود بدون مسؤولیت، این خیانت به مملکت است برای اینکه یک شخص محترم و یک وجود مؤثری که امروز این امنیت و آسایش را برای ما درست کرده و

این صورت را امروز به مملکت داده است، برود بی اثر شود؟ هیچ معلوم نیست کمی به جای او می‌آید؟ و اگر شما یک کاندیدایی دارید و کسی را از پیش معین کرده‌اید بفرمایید ببینم بعد از آنکه ایشان شاه غیرمسئول شدند، آن رئیس‌الوزرای که مثل ایشان بتواند کار بکند و خدمت کند و بتواند نظریات خیرخواهانه ایشان را تعقیب کند کی است؟ اگر چنین کسی را آقای آقامیدیعقوب به بنده نشان بدهید، بنده نوکر شما، چاکر شما، مطیع شما هستم. من که در این مملکت همچو کسی را سراغ ندارم و اگر هم بود تا حالا سر درآورده بود. پس امروز که این یک نفر از بین تمام مردم سر درآورده و اظهار منیت می‌کند و خدماتی هم کرده است، بنده به عقیده خودم خیانت صرف می‌دانم که شما یک وجود مؤثری را بلااثر بکنید. پس خوب است یک کسی که بتواند قائم مقام او بشود معلوم کنید، بعد این کار را بکنید. اول چاه را بکنید بعد منار را بلندید! این نسبت به امور داخلی، اما نسبت به امور خارجی. البته در امور خصوصی اگر یک اشخاصی یک کارهایی کردند و یک زحماتی کشیدند یا اگر اشخاصی فداکاریهایی کردند آنرا مفت و مسلم از دست نمی‌دهند. البته در مجلس هم اشخاصی هستند که تجارت کرده باشند و اشخاصی هم که نکرده باشند می‌دانند وقتی که یک تاجری تجارتخانه خودش را به یک اسم معروف کرد یا یک علامت صنعتی داشت که همه او را شناختند، این تاجر آن اسم را تغییر نمی‌دهد، برای اینکه آن اسم سبب شده است که مردم به آن اسم اعتماد داشته باشند بنده من باب مثال عرض می‌کنم که در اینجا یک دواخانه بود معروف به شورین که خوب دوا می‌ساخت. بعد از آنکه شورین آن دواخانه را فروخت و از این مملکت رفت، آن کسی که قائم مقام او شد، اسم دواخانه را تغییر نداد. چرا؟ برای اینکه مشتریان این دواخانه اعتماد به این اسم داشتند و اگر این شخص می‌گفت که این دواخانه بناطی است، شاید مشتریان از بین می‌رفتند. ولی چندی که گذشت و مردم که با این دواخانه داد و ستد کردند دیدند که بناطی هم مثل شورین است، آنوقت اسمش را عوض کرد و دواخانه بناطی گذاشت. قانون اساسی ما با یک حوادثی تصادف و مقابله کرده است که نظیر این حوادث در یک قرن در این مملکت پیدا نشده است. قانون اساسی - وقتی با این حوادث مقاومت کرد و خودش را معروف جامعه ملل کرد - اصولی را دلاست که به موجب آن اصول تمام ملل اروپا می‌دانند اگر یک دولتی پیدا شود و یک عهدنامه‌ای ببندد، آن عهدنامه به موجب اصل ۲۴ قانون اساسی که می‌گوید: «بستن عهدنامه‌ها، اعطای امتیازات، انحصار تجارتمی و صنعتی و فلاحتی و غیره اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد، به استثنای عهدنامه‌هایی که استار آنها صلاح ملت و دولت باشد، همه مردم می‌دانند، یعنی جامعه ملل می‌داند که باید به تصویب مجلس باشد. همچنین اصل ۲۵ که می‌گوید: «استقراض دولتی به هر عنوان که باشد خواه از داخله، خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد شد، این را هم همه خوانده‌اند و فهمیده‌اند. اصل ۲۶ را هم که می‌گوید: «ساختن راههای آهن یا

شود خواه به خرج دولت، خواه به خرج شرکت و کمپانی اعم از داخله و خارجه، منوط به تصویب مجلس شورای ملی است؛ همه می دانند. قانون اساسی یک اصولی را داراست و یک معروفیتی را پیدا کرده است که این معروفیت بنده گمان نمی کنم در هر موقعی برای هر قانونی پیدا شود، یعنی غالباً با یک مشکلاتی تصادف کرده. وقتی آن اشخاص که می خواستند با ما یک معاهده بکنند به یک اصل قانون اساسی که رسیده اند دیده اند که یک قانون اساسی است و یک مجلس و یک تصویبی هم برای مجلس لازم است. بنابراین قانون اساسی یک اصولی دارد که به واسطه معروفیتش به عقیده بنده حتی المقدور تا یک قضیه حیاتی و معانی پیدا نشود، نبایستی تغییر داد مگر با بودن یک شرایطی که لازم برای تغییر قانون اساسی است.

خدایا تو شاهد باش! من خدا را به شهادت می طلبم که عقیده ام را می گویم و تغییر قانون اساسی را مخالف با صلاح ملت و مملکت و اسلامیت می دانم. قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضاخان پهلوی ارادتمند است و عقیده دارد، باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند اگر قانون اساسی متزلزل شده، ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد. آنوقت رضاخان پهلوی هم هرگونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست. بنده قانون اساسی را یک قانون الهی نمی دانم که قابل تغییر نباشد، بلکه قانون اساسی را کار بشر می دانم و بشر هم باید او را تغییر بدهد، ولی وقتی که یک ضرورت تامی پیدا کند و تمام معایب و محاسنش سنجیده شود و عجله در کار نباشد و با اشخاصی که خیرخواه مملکت هستند، مشورت شود. ولی نه با یک عجله و شتابی که امروز اگر این شجره خبیثه بیخبر نشود، مملکت فلان می شود. این را بنده ضروری و فوری نمی دانم. حالا بنده هم می گویم ضروری است ولی فوری نمی دانم که شما یک قانون اساسی را که در واقع استقلال ما را حفظ می کند و یک قانون اساسی که اسلامیت و قومیت ما را حفظ می کند، امروز که هزار طور ایرادات هست، تغییر بدهید. بنده که صلاح نمی دانم و البته آقایان محترم هم مقصودشان این نیست که مواد قانون اساسی را تغییر بدهند که در سیاست بین المللی مؤثر باشد، ولی عرض می کنم این طور تغییر دادن قانون اساسی یک سابقه ای می شود که قانون اساسی را به کلی سست و متزلزل می کند، که هر ساعت یک نفر اراده کرد بیاید این اصولی را که بنده برای شما خواندم، این اصولی که همه چیز ما را تأمین می کند، تغییر بدهد، در صورتی که مجلس رییس نداشته باشد و یک وکلای بدون فکری فکر نکرده بیایند اینجا رأی بدهند که ما می خواهیم قانون اساسی را تغییر بدهیم. قانون اساسی یک چیزی نیست که یک کسی از خانه اش بیاید و بگوید می خواهم قانون اساسی را تغییر بدهم. باید فکر کرد، دید چطور باید تفسیر داد؟ و چه چیزش را باید تغییر بدهید. بعد هم بنده عرض کردم، شما که می خواهید آقای رییس الوزرا را شاه بکنید، ایشان یک وجود مؤثری هستند که می خواهید بلا اثر کنید! خدایا تو را به

شهادت می‌طلبم که آنچه گفتم عقیده خودم بود و آنچه در خیر مملکت است می‌گویم و اینجا عتبه آقایان را می‌بوسم و مرخص می‌شوم.^(۱)

پس از پایان سخنان مصدق، سید یعقوب انوار و علی اکبر داور به طرفداری از طرح ماده واحده پیشنهاد تغییر سلطنت صحبت کردند. یحیی دولت‌آبادی در مخالفت با لایحه در پاسخ به سید یعقوب انوار و یاسایی که گفتند هیچ نوع فشاری برای طرح ماده واحده و امضای نمایندگان صورت نگرفته است، اظهار داشت:

*... شما دیشب بنده را [برای امضای آن] احضار کردید. در آنموقع شب صلاحیت نداشت. [...] موقعی که این ماده نوشته می‌شد، بنده و جمعی مخالف این ماده بودیم. اسم آن ماده را گذاشته بودیم «ماده اَبَر» یعنی: آخر ندارد و معلوم نیست آخرش چیست...^(۲)

سرانجام ماده واحده با اکثریت ۸۰ رأی از ۸۵ تن عده حاضر تصویب شد. بدین ترتیب سلسله قاجاریه پس از ۱۳۴ سال (قمری) منقرض گردید (۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ ه.ق). روز ۱۵ آذر مجلس مؤسسان با نطق رضاخان گشایش یافت و طی پنج جلسه که به ریاست صادق‌خان مستشارالدوله تشکیل گردید، در تاریخ ۲۲ آذرماه اصول ۳۶، ۳۷، ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی را تغییر داد و سلطنت دائمی ایران به رضاخان پهلوی و اعقاب او واگذار گردید.

بخش سوم — انتخابات فرمایشی

در انتخابات دوره ششم که در تیرماه ۱۳۰۵ به پایان رسید، حسن پیرنیا (مشیرالدوله) حسین پیرنیا (مؤتمن الملک)، دکتر محمد مصدق و سید حسن مدرس از تهران به نمایندگی انتخاب شدند.

به رغم محکم شدن پایه‌های حکومت استبدادی رضاشاه، مصدق در مجلس ششم نیز از بیان حقایق هراس به دل راه نداد و همچنان از استقلال سیاسی و اقتصادی ایران دفاع کرد. هنگام معرفی کابینه مستوفی الممالک (شهریور ۱۳۰۵ - خرداد ۱۳۰۶)، با شرکت حسن وثوق (وثوق‌الدوله) عاقد قرارداد ۱۹۱۹ در کابینه، و وکالت او در مجلس مخالفت کرد و طی بیانات مشروح خود او را به عنوان یک عنصر خائن به ملت و نیز دست نشانده بیگانه معرفی کرد و افزود:

«... احصائیه امتیازات اعطاء شده به خارجه در غیبت مجلس، بخوبی معلوم می‌نماید که فروش ثروت طبیعی ایران در زمان مشروطیت بیشتر به دلالتی ماهرانه و ثوق‌الدوله انجام یافته است [...] آقای وثوق‌الدوله برای اینکه تیرشان خطا نکند، بر خلاف اصل ۲۴ قانون اساسی که می‌گوید «بستن قراردادها و مقاوله‌نامه‌ها و اعطای امتیازات، انحصار تجارته و صنعتی و فلاحتی و غیره، اعم از اینکه طرف داخله باشد یا خارجه، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد»، قبل از تصویب مجلس قرارداد را اجرا نمودند. [...] هر کس می‌داند که حکومت داشتن در یک ده خراب، بهتر از اسارت در یک مملکت آباد است و بنابراین هر ایرانی که دیانت‌مند است و هر کس که شرافتمند است تا بتواند باید روی این دو اصل از وطن خود دفاع کند و خود را تسلیم هیچ قوه خارجی ننماید، که این دو اصل یکی اسلامیت است و دیگری وطن‌پرستی و امروز در مملکت ما، اصل اسلامیت اقواست، زیرا یکی مسلمان حقیقی تسلیم نمی‌شود، مگر اینکه حیات او قطع گردد...»

آقای وثوق‌الدوله می‌دانستند اگر آبادی مملکت به دست ملل دیگر برای اهل مملکت مفید بود، هر ملتی برای رفع زحمت و جلب فایده، که یکی از اصول مهمه

اقتصادی است، اجنبی را به خانه دعوت می‌کرد، اگر رقیب خوب بود، هیچ ملتی نمی‌خواست بعد از اسارت، با جنگ‌های خونین و تلفات سنگین «طوق رقیب» را رها نماید. [۱] برای تهیه زمینه قرارداد از هیچ عملی، حتی قتل‌های بدون محاکمه و به صرف استنطاق مخفی نظمیۀ مضایقه ترمود و آنچه را که ممکن بود نموده و تخم لقی در دهان بیگانگان شکسته‌اند...

آنگاه مصدق خواستار مجازات و ثوق الدوله می‌شود و خطاب به رییس‌الوزرا می‌گوید:

«... اشخاصی مثل آقای مستوفی‌الممالک مکلفند که اصل مجازات و مکافات را رعایت کنند، تا اینکه دست خائنین از کار کوتاه شود و دیگران به خدماتی که می‌کنند، در آتیه امیدوار باشند»^(۱)

در این دوران، با تحکیم حکومت دیکتاتوری رضاشاه، برخی از مدعیان آزادی‌خواهی خود را به دستگاه می‌فروشتند و شماری میدان را خالی می‌کنند و شیوه مجامله و مصلحت‌گرایی را انتخاب می‌نمایند، اما دکتر مصدق از تریبون مجلس ششم، آخرین سنگری که برای مدت کوتاهی در اختیار اوست، استفاده می‌کند و از بیان حقایق و دفاع از آزادی مردم ایران هراس به دل راه نمی‌دهد.

مصدق در مجلس ششم در شرایطی دشوار و محیطی سهمناک، در حالیکه بازار مجامله، تملق‌گویی و خوش‌رقصی برای دیکتاتور، روز به روز گرم‌تر می‌شود، از شخص رضاشاه، که مخالفان و منتقدین را، یکی پس از دیگری از صحنه خارج می‌کند، خُرده می‌گیرد و انتقاد می‌نماید. در جلسه ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶ در نطق قبل از دستور چنین می‌گوید:

«... روزی، در همین ایام اخیر شرفیاب شدم و عرض کردم که اعلیحضرت وقتی در یک نقطه‌ای تشریف می‌برند باید مردم از او استفاده کنند. فرمودند همین‌طور است. عرض کردم این مسافرت‌هایی که اعلیحضرت می‌فرمایند، این طاق نصرت‌ها، اسباب خرج مردم می‌شود و مأمورین نظامی اسباب اذیت مردم را فراهم می‌آورند. در حقیقت، اعلیحضرت به این چیزها بزرگ نمی‌شوند...»

سپس خطاب به نمایندگان مجلس می‌گوید: شاه یک مقام غیر مسؤول است و

۱. نطق‌ها و مکتوبات مصدق، در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی، تهران، ۱۳۴۸، انتشارات مصدق، (۷) صفحات ۳۱ - ۴۵.

به آنها توصیه می‌کند که حرفهایشان را بگویند و عقایدشان را بیان نمایند:

«... وکیل، نماینده ملت است. خوب، اگر واقعاً شخص پادشاه نمی‌خواست وکیل اظهار عقیده بکند، دیگر مجلس شورای ملی لازم نبود. پس وقتی که مجلس هست، برای این است که وکیل مطالب خودش را عرض کند و عقایدش را در مجلس بگوید، شخص شاه که به موجب قانون اساسی شخص اول این مملکت است، فوق قانون است ولی مسؤولیت ندارد...»^(۱)

مصدق، اقدام علی اکبر داور، وزیر عدلیه [دادگستری] را در انحلال عدلیه و تجدید سازمان آن، خلاف اصول می‌داند و در پاسخ به آن دسته از نمایندگان که از اقدامات داور جانبداری می‌کنند، می‌گوید:

«... آقایان: عدلیه ما، یک عدلیه‌ای است که از آثار مشروطیت است و نمی‌شود آنرا منحل کرد و قاضی را متزلزل نمود. اگر قاضی را شما هر روز متزلزل کردید، کار از پیش نمی‌رود، اگر چهار نفر قاضی بد در عدلیه باشند، دلیل براینکه سی نفر دیگر هم بد هستند، نیست. [...] خود آقای داور کاملاً تصدیق فرمودند که انحلال صحیح نبوده است و صلاح مملکت نیست. [...] آقای وزیر عدلیه به من پیغام دادند که هرکس بیاید رئیس دیوان تمیز بشود هتصد و پنجاه تومان حقوقش است. اگر تو بیایی، هزار تومان می‌شود.»

بنده عرض کردم: شما که عقاید و نظریات مرا گوش نکردید و من که عقیده به اصلاحات شما ندارم، پس اگر من بیایم به عدلیه، پول مرا می‌کشاند به آنجا و البته در آنجا هتصد تومان از مجلس بیشتر می‌گیرم؛ وقتی که پول بنده را به عدلیه کشاند، فردا هم پول بنده را می‌کشاند که حکم غلط پدهم...»^(۲)

مخالفت با لایحه ساختمان زندان و تعمیر قصور سلطنتی

مصدق در هر فرصتی مردم ایران را از اعمال خلاف قانون و بیدادگری‌های رژیم پهلوی آگاه می‌کند. وی هنگام طرح لایحه ساختمان زندان و تعمیر قصور سلطنتی یادآور می‌شود که ابتدا بودجه نظمیه و هزینه‌های سانسور را حذف کنند، مأموران جلو دروازه‌های شهر را که مزاحم مسافرت مردم به نقاط داخله کشور هستند، بردارند؛ بعد زندان‌ها را شبیه زندان‌های اروپا کنند:

«... بنده پیشنهاد می‌کنم یک مبلغی از خرجتان بکاهید. [...] چند سال است یک مبلغ زیادی از این بودجه، نظمیه برای خرج سانسور - چیزی که بر خلاف قانون اساسی و چیزی که پایمال کننده حقوق ملی است - می‌گیرد و خرج می‌کند. امسال چند

سال است که همین نظمی یک عده اشخاص معلوم الحال را دم دروازه می‌گمارد که هرکس می‌خواهد از دروازه بیرون برود، تمام تاریخ خود و اعقابش و اجدادش را از او سؤال بکنند. شما تحقیق بکنید امروز که در ممالک اروپا، یک چنین چیزی نیست، سهل است، در عصر ناصری، در عصر مظفری، در عصر محمدعلی میرزا هم همچو چیزهایی نبوده، نه اینکه مانور مطبوعات بوده و نه اینکه اگر کسی بخواهد از خانه‌اش به دهش برود، عریضه به نظمی بنویسد. [...] دم دروازه بایستد، اسم خودش، عیالش و پسرش را بپرسند. [...] برای مخارج ساختمان و تعمیرات قصور سلطنتی توسط وزارت دربار، [...] اگر مقصود تعمیرات قصور است که ملک شخص پادشاه باشد، یعنی قصوری که امروز مال اعلیحضرت است، یکی از مشخصات دوره مشروطه این است که پادشاه از ملت چیزی نمی‌گیرد و برای ملت هم ارثی نمی‌گذارد، مال خودش است.

شخص پادشاه اگر بخواهد قصورش را تعمیر کند، خودش از عهده تعمیرات قصورش برمی‌آید و به عهده ملت نیست. [...] بنده عرض کنم خدمت آقا (خطاب به وزیر مالیه) که وضعیت شخص پادشاه هر قدر در یک مملکت متناسب با وضع مردم باشد، برای آن پادشاه و آن مملکت صلاحش بیشتر است، به این طریق که اگر مردم یک اطاق داشته باشند، شاه باید یک عمارت داشته باشد و اگر مردم یک عمارت داشته باشند، شاه باید یک قصر داشته باشد. [...] بنده عقیده‌ام این است که شاه مملکت، یا وزیر دربار مملکت، یا رئیس‌الوزرای مملکت اگر در یک اطاق بنشیند که سقفش چکه بکند و خیلی هم تزیینات نداشته باشد ولی ملتش شکمشان سیر باشد و مردم وضعیتشان خوب باشد و راحت باشند، آن بهتر است و افتخارات آنها بیشتر است...^(۱)

اعتراض به آزاد نبودن انتخابات

مصدق در جلسه ۲۸ بهمن ۱۳۰۶ هنگام طرح اعتبار انتخابات دوره هفتم مجلس، آزاد نبودن انتخابات را مطرح کرد. وی با قرائت ۱۲ فقره یادداشت و تلگراف رمز از سوی مقامات نظامی و کشوری، فاش کرد که دولت در انتخابات دوره ششم بطور علنی مداخله کرده و ملت ایران را از داشتن حکومت ملی محروم ساخته است.^(۲) مصدق در میان همه و سر و صدای نمایندگان و زنگ رییس

۱. نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق: صفحات ۱۵۷ - ۱۶۲.

۲. برای بررسی متن تلگراف‌های رمز از سوی سرنیپ جان محمدخان به رؤسای پادگان‌های نظامی خراسان در مداخله به نفع نامزدهای نمایندگی از سوی دولت، رجوع کنید به: نطق‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی صفحات ۱۶۶ - ۱۷۲. به نقل از مذاکرات مجلس شورای ملی، چاپ مجلس شورای ملی.

مجلس گفت:

«بنده با این اعتبار از دو نظر مخالفم؛ اول اینکه اگر آزادی انتخابات جزو حقوق مجلس و مجلسیان نیست و صلاح هم این است که نباشد، تصویب این اعتبار مورد ندارد. انتخابات غیرآزاد مستلزم مخارجی نیست، مأمورین دولتی به هر کس که مایلند، می‌توانند اعتبارنامه داده، او را به سمت نمایندگی روانه مجلس نمایند... در مملکتی که مشروطه نیست، اگر دولت خبطی کرد، ملت می‌تواند تن در ندهد، ولی در مملکتی که مشروطه است اگر مجلس چیزی را تصویب نمود و ملت موافقت نکرده، مثل کسی است که خط و مهر خود را انکار نماید. [...] اما در موضوع دخالت دولت و مداخله مأمورین دولتی، انواع و اقسام دارد. در بعضی نقاط مانع شده‌اند که مردم به اشخاص طرف اعتماد خود رأی بدهند. در محل‌های دیگر امر داده‌اند که اشخاص ناشناس را انتخاب نمایند. مأمورین همیشه دارای نظریه ثابتی بوده و گاه بعد از اخذ رأی تردید رأی حاصل نموده‌اند؛ لذا هیأت نظارت هم مجبور شده‌اند که در موقع استخراج اوراق، رأی دیگری را به اسم دیگری بخوانند. [...] در انتخابات کلات، سرخس و درجز، مدلرکی به‌دست آمده که عبارت از ۱۲ فقره یادداشت و تلگرافات رمز جان محمدخان امیر لشکر شرق می‌باشد، و با اینکه هیچ میل ندارم در این مجلس حرفی بزنم که باعث کمترین رنجش یکی از همقطاران بشود، خیر مملکت مرا وامیدارد که آنها را بدون ذکر نمره و تاریخ قرائت نمایم.»

مصدق در میان سر و صدای چند تن از نمایندگان مانند حاج آقا رضا رفیع، عمادی، سید یعقوب انوار، جلالی، مخبر و در حالیکه مدرس از وی طرفداری می‌کرد، تلگرافات و یادداشت‌های رمز را به طور مشروح قرائت کرد، وی در پاسخ به اظهارات وزیر کشور که از صحت انتخابات و عملیات جان محمدخان دفاع نمود، گفت:

«بنده خیلی معذرت می‌خواهم و نمی‌دانستم جان محمدخان از مقامات مقدمه است!»

مخالفت با لایحه راه‌آهن

برای توضیح پیرامون علل مخالفت مصدق با لایحه راه‌آهن، بی‌مناسبت نیست نخست عواملی را که باید در تهیه طرح راه‌آهن ایران مورد توجه قرار داد، بررسی کنیم، سپس به تشریح نظریات مصدق در این زمینه بپردازیم. در تهیه طرح یک راه‌آهن سراسری باید سه عامل استراتژیکی (دفاع از کشور)، اقتصادی (ترانزیت بین‌المللی و داد و ستد بازرگانی) و ارتباط و حمل و نقل داخلی

در نظر گرفته شود. همچنین دقت به عمل آید که راه آهن سراسری، شهرهای مهم کشور را که اهمیت اقتصادی دارند، به دو نقطه انتهایی «آزاد» به منظور تأمین ارتباط بین‌المللی، متصل کند.

هنگام تهیه طرح مسیر راه آهن سراسری ایران، شهرهای مهم کشور، به لحاظ جمعیت و موقعیت اقتصادی - باستان‌های تهران - عبارت بودند از: تبریز، اصفهان، مشهد، کرمانشاه و رشت.

طرح مسیر راه آهن سراسری، هیچ‌یک از شهرهای بالا را به یکدیگر مربوط و متصل نمی‌کرد. راه آهن از منتهی‌الیه جنوب، یعنی خورموسی، در مجاورت مرز عراق، که از نظر دفاعی آسیب‌پذیر و از جنبه استراتژیکی نامناسب بود، شروع می‌شد و در منتهی‌الیه شمال، به «بن‌بست» بندرگز، که به هیچ نقطه‌ای ارتباط نداشت، ختم می‌گردید. بدین ترتیب راه آهن سراسری، پاسخگوی هیچ‌یک از مقتضیات ترانزیت خارجی، اقتصاد داخلی، ارتباط داخل و خارج کشور و نیز جنبه استراتژیکی نبود.

طی دو قرن اخیر دروازه‌ها و بنادر «باز» ایران به خارج، از لحاظ ورود و خروج کالا و مسافر، در شمال و شمال‌غربی شهر تبریز (برای ارتباط راه شوسه و راه آهن به اروپا از طریق روسیه و ترکیه) و بندر انزلی (انتهای خط کشتی‌رانی بازرگانی شوروی) بودند.

به عقیده کارشناسان اقتصادی و سیاسی، هدف استراتژیکی راه آهن سراسری ایران، قطع خط عقب نشینی و وارد آوردن ضربه به پهلوی هر ارتشی بود که از ترکستان روس و از طریق شرق خراسان، به مرز دفاعی هندوستان حمله کند. راه آهن سراسری، با مسیر تعیین شده برای دولت انگلستان که بر دریاها تسلط داشت، کوتاهترین و مطمئن‌ترین راه برای اعزام نیروهای نظامی به خلیج فارس و سپس از طریق راه آهن سراسری به جنوب شرقی بحر خزر و تمرکز در ناحیه گرگان به منظور مقابله با نیروهای شوروی بود. به عبارت دیگر انگلستان می‌توانست با استفاده از راه آهن سراسری ایران در مسیر جنوب به شمال، ظرف مدت کوتاهی عناصر نظامی خود را به گرگان برساند و از طریق قطع خط عقب‌نشینی نیروی متعرض به هندوستان، در منطقه مشهد - هرات از هندوستان دفاع کند.^(۱)

۱. برای آگاهی بیشتر پیرامون انتخاب مسیر راه آهن سراسری، اهمیت استراتژیکی، نظامی و سیاسی آن و

چه مسیری برای راه آهن سراسری مناسب بود؟

بررسی سوابق تاریخی حاکی است که پرتغالی‌ها پس از اشغال جزیره هرمز و سپس جزایر قشم و هنگام (۹۱۳ هجری قمری - ۱۵۰۷ میلادی)، در آن جزایر تأسیسات تجاری و دفاعی ایجاد کردند. سپس نخستین کشتی تجاری اسپانیایی با کالای تجاری فراوان در بندر جاسک لنگر انداخت (۱۰۲۵ هجری قمری - نوامبر ۱۶۱۶ میلادی) چندی بعد نماینده شرکت هند شرقی انگلیس در اصفهان به حضور شاه عباس رسید و اجازه تأسیس مراکز تجاری در بندر خلیج فارس و نیز شهرهای اصفهان و شیراز را دریافت کرد.^(۱) دولت صفوی نیز برای ایجاد شبکه راههای بازرگانی در ایران، منطقه بندرعباس و جزایر اطراف را در نظر گرفت. بدین ترتیب همه کشورهای اروپای غربی، این ناحیه را برای ورود و خروج کالا و مسافر انتخاب کرده بودند.

ایجاد راه آهن سراسری در کشور پهناور و کوهستانی ایران، که فاقد جاده‌های شوسه و مناسب بود، آنهم بدون گرفتن وام از خارج از آرزوهای دیرینه ملت ایران بشمار می‌رفت و دارای چنان اهمیتی بود که هرگونه پرسش و بحث در زمینه‌های فنی، اقتصادی و استراتژیکی آن به عنوان مخالفت با یک اقدام ملی تلقی می‌شد؛ به همین دلیل هنگامی که دکتر مصدق مخالفت خود را با لایحه ایجاد راه آهن در مجلس شورای ملی اظهار کرد، با طوفانی از انتقاد روبه‌رو شد و او را «منفی باف» و مخالف اصلاحات دانستند، با این حال مصدق یا آگاهی از چگونگی طرحی که در راستای نیاز و خواست بریتانیا بود، هنگام طرح لایحه راه آهن در مجلس، با آن مخالفت کرد و با ارائه نظریات خود، عدم ضرورت احداث چنین خط آهنی را اثبات کرد و خاطر نشان ساخت که علاوه بر اینکه از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نیست، بلکه خیانت به مملکت است:

«اینکه چه مسیری به سود ایران بود؛ رجوع کنید به: کهنه سرباز؛ خاطرات سیاسی و نظامی سرهنگ غلامرضا مصور رحمانی، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۶، صفحات ۸۹ - ۱۲۰، بخش هفتم؛ و نیز نظریه پروفیسور گینزبرگ (A. Guinsberg)، استاد دانشگاه کلمبیا در زمینه مسیر راه آهن سراسری ایران، (نقل از کهنه سرباز، صفحه ۱۰۵)

۱. رجوع کنید: زندگی شاه عباس اول، تألیف ارزنده نصرالله فلسفی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دوم ۱۳۶۴، جلد ۴، روابط شاه عباس با پرتغال و اسپانیا و نیز روابط ایران و انگلستان، صفحات ۱۴۵۵ - ۱۶۲۲.